

از دیدگاه علم کلام

# امام ابن خلدون

ترجمہ کلمتہ

سید مرتضیٰ علم الہدی (دہ)



# امامت و غیبت

از دیدگاه علم کلام

ترجمه

المقنع فی الغیبة

تألیف سید شریف مرتضیٰ قدس سره

علم الهدی، علی بن حسین، ۲۵۵ - ۴۳۶ ق.  
 [ المفتح فی الغیبه (فارسی) ]  
 امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام / تألیف مرتضی علی الهدی، ترجمه و تحقیق واحد تحقیقات مسجد مقدس  
 جمکران - قم: مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۳۷۵.  
 ۱۲۸ ص. ۴۵۰۰ ریال.

ISBN964- 6705- 33-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیها.  
 کتابنامه بصورت زیر نویس. چاپ سوم: ۱۳۸۳.  
 ۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - غیبت.  
 ۲. مهدویت - انتظار الف. مسجد جمکران. واحد تحقیقات. ب. عنوان. ج. عنوان: المفتح فی الغیبه. فارسی.  
 ۲۹۷/۴۶۲ BP۲۲۲ / ۴/ع۸۳ م ۷۰۴۱



- |  |              |
|--|--------------|
| <input type="checkbox"/> امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام | ■ نام کتاب:  |
| <input type="checkbox"/> سید مرتضی علم الهدی             | ■ مؤلف:      |
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران       | ■ ناشر:      |
| <input type="checkbox"/> زمستان ۱۳۸۳                     | ■ تاریخ نشر: |
| <input type="checkbox"/> سوم                             | ■ نوبت چاپ:  |
| <input type="checkbox"/> سرور                            | ■ چاپ:       |
| <input type="checkbox"/> ۵۰۰۰ جلد                        | ■ تیراژ:     |
| <input type="checkbox"/> ۴۵۰ تومان                       | ■ قیمت:      |
| <input type="checkbox"/> ۲ - ۳۳ - ۶۷۰۵ - ۹۶۴             | ■ شابک:      |

- |   |                    |
|---|--------------------|
| <input type="checkbox"/> انتشارات مسجد مقدس جمکران                      | ■ مرکز پخش:        |
| <input type="checkbox"/> فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران | ■ تلفن و نمابر:    |
| <input type="checkbox"/> ۰۲۵۱ - ۷۲۵۳۳۴۰ ، ۷۲۵۳۷۰۰                       | ■ قم - صندوق پستی: |
| <input type="checkbox"/> ۶۱۷  |                    |

حق چاپ مخصوص ناشر است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ  
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ  
السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا  
وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى  
تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا  
طَوِيلًا.

پیشگفتار:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ﴿ یا صاحب الزمان ادرکنا ﴾

سپاس و ستایش خداوند را سزااست که پروردگار عالمیان است و برترین صلوات و سلامها نثار نیکوترین آفریدگان خدا، حضرت محمد و خاندان پاک او باد، به ویژه امام دوران و صاحب زمان، حضرت مهدی حجت منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف).

معروف است که دانشهای دینی سرچشمه گرفته از نیازهایی است که مسلمانان را به ایجاد آن سوق داده است. سپس این دانش ها در طی زمان به تدریج تکامل یافته و اصول و قواعدی برای آن ایجاد شده و دانشمندان و کتابهایی خاص در هر باب پدیدار گشته اند.

چنانکه علوم لغت و زبان شناسی عربی، از نیاز به فهم قرآن کریم و احادیث شریفه که به زبان عربی فصیح هستند پدید آمده و به تدریج به پیدایش صرف و نحو و بلاغت و غیره انجامیده است.

و علوم فقه و اصول، در اثر نیاز به شناخت احکام شرعی، و بعد از رحلت

بیانگر شریعت یعنی حضرت رسول اکرم ﷺ، و بدنبال اختلاف آراء و اقوال در مسائل عبادی و معاملاتی پایه گذاری شده است.

و بقیه علوم دینی نیز بر همین منوال پدیدار شده و به تدریج رشد و تکامل یافته‌اند و از آن جمله است علمی که بنام «علم کلام» نامیده می‌شود و پدید آمدن آن در اثر اختلاف اقوال و تعدد آرای بی‌شمار که در مسائل اعتقادی همچون جبر و تفویض، اختیار، عدالت و امامت و غیر آن بین مسلمانان پیش آمد.

علم کلام را اینگونه تعریف کرده‌اند: «علمی است که به واسطه آن، انسان از راه ارائه براهین و دفع شبهه‌ها، بر اثبات حقایق دینی قدرت می‌یابد.» (۱)

و بحث امامت و خلافت، اساس آن اختلافات حاصله بشمار می‌آید. چنانکه می‌توان از ابتدای تشکیل سقیفه بنی ساعده تا امروز و تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام محور اساسی علم کلام را، همین امامت و مسائل مربوط به آن و امور مترتب بر آن دانست.

از آنرو که اگر علم کلام شامل مباحث عقیدتی دیگری نیز هست، اختلافات حاصله در آن ابواب نیز نتیجه کناره‌گزینی مردم از چشمه زلال و حیاتبخش علوم اهلبیت علیهم السلام است.

پس اگر مردم بر امامت و پیشوایی امیرالمؤمنین حضرت علی بن

(۱) «مفتاح السعادة و مضیاج السیادة» جلد ۲، صفحه ۱۳۲.

ابیطالب علیه السلام و فرزندان طاهرینش علیهم السلام استقامت می‌کردند و از این دروازه‌های دانش الهی رویگردان نمی‌شدند، اینک از بسیاری مباحث کلامی که تلاش بی‌پایانی از دانشمندان ما را مصروف خویش ساخته است بی‌نیاز می‌بودیم و از این مباحث جز آنچه مربوط به ادیان و ملت‌های غیر اسلامی است باقی نمی‌ماند.

غیبت امام دوازدهم حضرت مهدی منتظر علیه السلام، از مهم‌ترین محورهایی بوده است که از آغاز غیبت کبری - بسال ۳۲۹ هجری قمری - تاکنون، بحث‌های گسترده کلامی پیرامون آن صورت گرفته، و بر حسب نیازها و شرایط متفاوت در طی دورانهای مختلف تاریخی، ابعاد گوناگونی یافته است.

این ابعاد مختلف در مباحث کلامی به روشنی از خلال کتاب «غیبت» شیخ نعمانی - متوفای سال ۳۴۲ هجری قمری - و کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة» شیخ صدوق - متوفای سال ۳۸۱ هجری قمری - پیداست، اگرچه این دو بزرگوار اساساً از محدثین بوده‌اند و از متخصصین علم کلام و مجتهدین این فن بشمار نمی‌آمده‌اند.

پس از این دوران، ظهور علمای بارز کلامی در بین شیعه همچون معلم امت مرحوم شیخ مفید (۳۳۶ - ۴۱۳ هجری قمری) و شریف علما مرحوم سید مرتضی (۲۵۵ - ۴۳۶ هجری قمری) و شیخ طائفه مرحوم طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری قمری) تأثیری حیاتی و بی‌نظیر در متبلور شدن علم کلام جدید شیعی داشت.



### ﴿ تبارنامه با شرافت ﴾

ما اینک در برابر کوهی با عظمت و قلّه‌ای رفیع، در برابر شخصیتی بزرگ و نام‌آور از علمای تاریخ ساز تشیع ایستاده‌ایم، در برابر علم‌المهدی ابو القاسم علی بن حسین موسوی مشهور به شریف مرتضی قدس الله سرّه الشریف.

او دانشمندی کم‌نظیر، فقیهی جامع، متکلمی نکته‌سنج، شاعری زبردست و متخصصی خبیر نسبت به مذاهب مختلفه کلامی بود. او از تباری پاک و سلاله‌ای طاهر بود که همگی از نیکان و عالمان زمان خویش بودند و بین او با جدّ بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بیش از چهار واسطه نبود.

پدرش ابو احمد حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام، خود از علما و اشراف بلند آوازه عهد بنی بویه بود، و بهاء الدوله ابو نصر بن بویه او را «طاهر یگانه» نامید. چنانکه در نزد «بنی العباس» هم دارای جاه و منزلتی عظیم بود و به مناصبی در حکومت این دو خاندان دست یافت که همواره با تدبیری ناصحانه و مدیریتی هدایت‌گرانه و اظهار نظراتی سلیم و حقیقت‌طلبانه، در اصلاح امور کوشید و نزد آنان از مقام و موقعیتی عالی برخوردار گشت. او عاقبت در سال ۴۰۰ هجری قمری وفات کرد و پس از او وظایفش به «شریف رضی» و پس از او به «شریف مرتضی» منتقل گشت.

ولادت شریف مرتضی در بغداد و در ماه رجب سال ۳۵۵ هجری قمری به وقوع پیوست و مادرش فاطمة دختر حسین بن حسن اطروش بود که شیخ طالبیون و دانشمند و شاعر آنان به شمار می آمد.

### اساتید سید مرتضی (قدس سره) :

دوران دانش اندوزی و سپس ورود او در صحنه های مختلف علمی و اجتماعی، همگی در بغداد صورت گرفت. او کسب معارف و فراگیری آداب مختلف را در محضر فقیه مورد عنایت صاحب العصر علیه السلام، عالم بزرگوار، شیخ مفید آغاز کرد. و معروف است که مادر سید رضی و سید مرتضی زمانیکه دست آندو را گرفته و در حالیکه دو کودک تازه سال بیش نبودند آنان را به محضر شیخ مفید آورده و می گوید: (یا شیخ علمهما الفقه)؛ شیخ مفید به تأویل خوابی که دیشب دیده بود پی می برد. او ساعتی قبل از طلوع فجر همانروز حضرت زهرا علیها السلام را در خواب می بیند که دست امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفته نزدش می آورند و می فرمایند: (یا شیخ علمهما الفقه).

آنان طی چندین سال در محضر شیخ مفید به مدارجی عالی دست می یابند، و سید مرتضی با بهره گیری از آموخته های ارزشمند خویش، به مصاحبت و مجالست با دیگر علمای بزرگ آن عصر همچون «سهل بن احمد دیباجی» و «ابو عبدالله مرزبانی» و «ابو الحسن جندی» و «احمد بن محمد بن عمران کاتب» می پردازد و از آنان نیز دانشهای فراوان می اندوزد.

از بررسی تاریخ سید مرتضی و مطالعه پاره‌ای از رسائل و کتابهای او که به دست ما رسیده است می‌توان دریافت که مهمترین اساتید و بزرگترین مشایخی که سید مرتضی دانش‌ها و آداب خویش را مدیون آنها می‌داند مرحوم «شیخ مفید» و «ابو عبدالله مرزبانی» هستند.

اما «شیخ مفید» از نام آورترین علمای شیعه و یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تاریخ تشیع است و ریاست طائفه امامیه در آن دوران، تنها بر عهده او قرار گرفت و اقوال و آرای شیعه در مجالس درس و کتابهای او تجلی یافت. سید مرتضی در زمینه‌های مختلف فقه و اصول و تفسیر و علم کلام از او بهره‌های فراوان برد و سپس زمانی که خود دارای نظر مستقل گردید، کتابها و رسائل و مقالات زیادی در این ابواب نگاشت.

و اما «ابو عبدالله مرزبانی»، از پیشتازان فرهنگی عصر خویش و از بنیانگزاران سبکهای ادبی عرب و یکی از رهبران معتزله و نامداران عرصه روایت است. در آن دوران خانه او مقصد دانشمندان و ادب دوستان بود، و همواره همه وسایل لازم از کتاب و دفتر و قلم گرفته تا غذا و وسیله آسایش در اختیار آنان قرار می‌داد و اصراری فراوان داشت که از هر دانشمندی که به دیدارش می‌آمد چیزی فرا گیرد و به هر دانش پژوهی که به سراغش می‌آمد چیزی بیاموزد، و در این بین خود جز به تألیف و تصنیف کتب، همت نمی‌ورزید. سید مرتضی در کتاب «غرر» و غیر آن، شعرها و روایات و معانی لغات را اکثراً از او نقل می‌کند.

### مختصری دربارهٔ روش زندگی و سیرهٔ سید مرتضی (قدس سره) :

زمانی که عمر سید مرتضی از چهل سال فزونی گرفت، و ردای جوانی را از شانه فرو افکند، با عزیمتی خستگی ناپذیر خود را وقف مطالعه و تدریس کرد و سراسر ایامش را در اختیار تحصیل و تألیف کتب قرار داد و چنان به مجالست دانشمندان و معاشرت رؤسا و سردمداران فرهنگی روی آورد که مسئولیت‌های بیادگار مانده از دوران پدرش «ابو احمد» را بتمامی، تحویل برادرش «سید رضی» داد و تا بعد از فوت او هیچیک از این مسئولیت‌ها را عهده‌دار نگشت.

او کتابخانه‌ای وسیع و با عظمت تشکیل داد، و کوشید همهٔ کتابهای شناخته شدهٔ عصر خویش را در آن گرد آورد.

ثعالبی تاریخ نگار گوید: ارزش کتابهای سید مرتضی بعد از فوت او به سی هزار دینار طلا تخمین زده شد و عدد کتب او هشتاد هزار جلد برآورد گردید.

سید مرتضی در نعمت و ثروت و خیراتی کثیر بسر می‌برد که شاید در بین دانشمندان شیعی کمتر کسی به این مقدار مکنات مالی دست یافته باشد، نقل شده است که هشتاد قریه بین بغداد و کربلا تحت تملک او بود به گونه‌ای که نه‌ری بزرگ از وسط اراضی او می‌گذشت که بخاطر پیوستن آن به فرات، محل عبور کشتی‌های تجارتنی و مسافرتی بود و سید،



میوه‌های درختان حاشیه نهر را وقف گذرکنندگان از نهر، خصوصاً حاجیانی نموده بود که در موسم حج، مسافرت با کشتی را بر راه خشکی ترجیح می‌دادند.

در آمد این روستاها را در هر سال، حدود بیست و چهار هزار دینار بر آورد کرده‌اند. او در سایه این ثروت خدا داده توانست بدور از اشتغالات مادی و مشاغل دنیوی، تمام همت و اندیشه خویش را در خدمت مطالعه و تدریس و تألیف و صدور فتاوی قرار دهد و نیز به رغبت‌های معنوی و خواسته‌های اخلاقی خویش جامه عمل بپوشاند؛ چنانکه همه مردم خصوصاً پویندگان راه علم و وابستگان خویش را از فضل و احسان خویش بهره‌مند می‌نمود، خانه‌اش را محل ضیافت و استراحت هر غریب و نیازمند قرار داده و همه امکانات خود را در تأمین نیازهای علمی و تحقیقاتی دانشمندان و دانش پژوهان بکار می‌گرفت.

او برای بسیاری از شاگردان خود، مقرری خاصی در نظر گرفت و شهریه‌ای همیشگی قرار داد؛ چنانکه برای شیخ «ابو جعفر طوسی» (۳۸۵ - ۴۶۰ هجری قمری) که از شاگردان خاص او بود، ماهیانه دوازده دینار مقرر نمود که طی بیست و سه سال مصاحبت او با شیخ همچنان ادامه داشت. و نیز برای قاضی «عبدالعزیز ابن بزاج» در هر ماه هیجده دینار قرار داد و برای دیگران نیز بهمین ترتیب عمل می‌کرد، و روستایی کامل با همه درآمدش را وقف تهیه کاغذ برای فقهاء و دانشمندان کرد.

نقل شده است که زمانی قحطی شدیدی پیش آمد، مردی یهودی به بهانه تحصیل علم نجوم پیش سید آمد و منظورش رسیدن به مال و منالی بود. سید که از وضع و حال او آگاه شده بود به او اجازه داد ولی مقرر فرمود که هر روز او را به مبلغی مال مورد تشویق قرار دهند. پس از مدت زمانی اندک، اسلام اختیار کرد.

و از همین نوع است آنچه «ابن خلکان» نقل کرده که «ابو الحسن علی بن احمد فالی» که شاعر و ادیبی معروف بود نسخه‌ای بسیار نفیس با خط و ترتیبی نیکو از کتاب «الجمهرة» «ابن دُرَید» داشت، روزگاری آنچنان نیازش شدید شد که به فروش آن تن در داد. سید شریف مرتضی آنرا به شصت دینار خرید و زمانی که آنرا ورق می‌زد، خط فروشنده‌اش «ابو الحسن فالی» را در صفحه‌ای از آن یافت که چند بیت شعر را به مناسبت اضطرارش به فروش کتاب نگاشته بود که خلاصه ترجمه آن چنین بود:

«بیست سال با این کتاب انس داشتم و هرگز گمان نمی‌کردم که مجبور شوم آنرا بفروشم، اگر چه بخاطر قرضه‌هایم مجبور باشم همه عمرم را در زندان بگذرانم، اما اکنون بخاطر ضعف و فقر شدید ناچارم به خارج کردن این متاع گرامی از دست خویش تن در دهم، ولی حزن و اندوه من پس از آن طولانی خواهد بود.» سید با مطالعه این متن، نسخه کتاب را به او برگرداند و همچنانکه عادت او بر احسان به اهل علم بود هرگز دیناری از قیمت آنرا باز پس نگرفت.

### تالیفات و خدمات سید مرتضی (قدس سره):

سید مرتضی به فنون مختلف و علوم گوناگون عصر خویش آراسته و در تمامی آنها به قدرتی وافر دست یافته بود. او پس از تدریس اصول و استخراج حقایق و حل مشکلات علمی و رسیدن به مرتبه‌ای و الا در فقهت و فتوی، عهده‌دار ریاست طائفه شیعیان امامیه پس از «شیخ مفید» گشت. طالبان علم و جویندگان حقایق از اطراف و اکناف دنیای اسلام بسویش روی آورند و او در راستای فرونشاندن عطش آنان و رفع مشاگل عقیدتی و کلامی آنان، کتابها نوشت. «مسائل دیلمیه»، «مسائل طوسیه»، «مسائل مصریه»، «مسائل موصلیه» و غیر آن هر کدام نام کتابی یا رساله‌ای مستقل است که توسط او در همین زمینه نگاشته شده است. او در علم کلام و احتجاج با مخالفین قدرتی چشمگیر داشت و کتابهای «شافی»، «امالی مرتضی»، «ابطال القیاس»، «الانتصار فی الفقه»، «انقاذ البشر»، «تقریب الاصول»، «تکملة الغرر و الدرر»، «تنزیه الانبیاء»، «الحدود و الحقایق»، «الخلاف فی اصول الفقه»، «دیوان شعر» و دهها کتاب دیگر در تفسیر آیات و حقایق وحی و مسائل مختلف عقیدتی و فقهی تنها بخشی از فیوضات آن وجود گرامی است که تنها معدودی از آنها به دست ما رسیده و چه بسا حتی ذکر همه کتب و تالیفات او در کتابهای مربوطه موجود نباشد. عدد کتابها و رسائل سید مرتضی که ذکری از آنها در کتب مختلف شده است بیش از هفتاد مجلد است.

او علاوه بر تألیف کتب، همت بسیاری بر تربیت و تعلیم شاگردان زبده داشت، و در طول عمر سراسر تلاش و خدمت خود، هزاران نفر از جویندگان علوم الهی و معارف اهل بیت علیهم السلام را از سر چشمه زلال و پر فیض حکمت و دانش خویش سیراب ساخت.

در عظمت او کافی است که بزرگانی همچون «شیخ طوسی» و «سالار دیلمی» و «ابو صلاح حلبی» و «کراجکی» و ... به دست توانای او و با کمک‌های علمی و تربیتی او، به اوج قلّه‌های دانش و فرهنگ شیعی دست یافته‌اند.

آن بزرگوار در ربیع الاول سال ۴۳۶ هجری قمری در بغداد به دیدار الهی شتافت، و فرزندش بر جنازه‌اش نماز گزارد و در خانه‌اش مدفون گشت. بعدها جسد مطهرش را به آستان مقدس امام حسین علیه السلام در کربلا انتقال دادند.

#### مختصری درباره کتاب «المقنع فی الغیبة»:

این کتاب علیرغم حجم کوچکش از بهترین و نفیس‌ترین کتابهایی است که در این مورد نگاشته شده است.

سید مرتضی برای اولین بار<sup>(۱)</sup>، این روش کتابت و اسلوب خاص

(۱) خود او در اول بخش تکمیلی المقنع بر این مطلب تصریح دارد و دیگران نیز

همچون شیخ طبرسی در اعلام الوری صفحه ۴۶۶ آنرا مورد تأکید قرار داده‌اند.



در طرح مسایل و شبهات را به طریقه سؤال و جواب (فان قیل ... قلنا...) بکار برد و در آن با برهانی قوی و منطقی متین اشکالات مخالفین را جواب داده، استدلالهای آنان را باطل ساخته و غیبت امام زمان حضرت مهدی علیه السلام و اسباب و علّت‌ها و حکمت‌های الهی موجود در آن را، اثبات نموده است.

سپس در نوشتاری تکمیلی که بعد از اتمام «المقنع» بر آن افزوده است، مطالب آنرا تکمیل نموده و در آن از کیفیت ارتباط امام غایب علیه السلام با اولیا و دوستان خود در طی دوران غیبت، و نیز از چگونگی رفتار شیعیان با او بحث نموده و به همه پرسشهایی که در اثنای این مباحث ممکن است مطرح شود، پاسخ گفته است.

«نجاشی» (متوفی به سال ۴۵۰ هـ. ق) در کتاب «رجال»<sup>(۱)</sup> خود، و نیز «شیخ الطائفه طوسی» در کتاب «فهرست»<sup>(۲)</sup> و «یاقوت حموی» در «معجم الأدباء»<sup>(۳)</sup> و «ابن شهر آشوب» در «المناقب»، از این کتاب و تکمله آن سخن گفته و در ضمن تألیفات سید مرتضی (قدس سره)، از آن نام برده‌اند.

(۱) رجال نجاشی : صفحه ۲۷۱.

(۲) فهرست طوسی : صفحه ۹۹.

(۳) معجم الأدباء : جلد ۱۳ صفحه ۱۴۸.

## «اهمیت کتاب» :

ارزش و اهمیت والای این کتاب زمانی بیشتر فهمیده می‌شود که بدانیم شیخ طوسی (قدس سرّه) که خود یکی از نامدارترین و تواناترین علمای شیعی، در مباحث کلامی است، مقاطعی مهم از این کتاب را گاهی به صورت نقل صریح و گاهی با اندکی تصرف و اختصار در کتاب «غیبت» و نیز در «فصل فی الکلام فی الغیبة» آورده، و در جای جای این دو کتاب، مطالب مختلفی از کتاب «مقنع» را با تصریح بنام سید مرتضی (قدس سرّه)، مورد استناد قرار داده است.

پس از آن همین نقل‌ها، مورد نظر علامه مجلسی (رحمة الله علیه) قرار گرفته و آنها را در کتاب نفیس «بحار الانوار»<sup>(۱)</sup> در ضمن ادله ای که شیخ طوسی در اثبات غیبت ذکر کرده، نقل نموده است. بنابراین کتاب «المقنع» را می‌توان یکی از مصادر با واسطه «بحار الانوار» به شمار آورد. همینطور مفسر و دانشمند بزرگ اسلام مرحوم شیخ طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ هجری قمری) قسمتهایی از همین کتاب را بصورت نقل صریح یا به اختصار در کتاب ارزشمند خود «اعلام الوری باعلام الهدی» طی مسائل اول تا پنجم باب پنجم ذکر نموده است. او اگر چه به نام سید شریف مرتضی به عنوان مستند این اقوال تصریح نموده لکن اسم کتاب

(۱) «بحار الانوار» علامه مجلسی: جلد ۵۱ باب ۱۲ صفحه ۱۶۷.

«مقنع» را بعنوان مدرک آنها ذکر فرموده است.

اهتمام این بزرگان و اعتباری که برای ذکر مقاطع مهم و قسمتهای قابل توجه کتاب «مقنع» در تألیفات خود قائل بوده‌اند، دلالت روشنی بر اذعان و اعتراف آنان به پیشگامی سید مرتضی در این راه، و اهمیت فرمایشات او در این مباحث دارد.

### زمان و سبب تألیف کتاب:

سید مرتضی (قدس سره) در ابتدای این کتاب فرمود: «در مجلس وزیر سید - که خدا عمرش را به عزت زیاد گرداند و بدخواهان و دشمنانش را خوار نماید - کلامی درباره غیبت امام زمان علیه السلام پیش آمد ... این امر مرا بر آن داشت که سخنی مختصر آورم ...»

پس از چند سطر چنین نوشت: «من آنچه در این محضر گرامی - که خدایش مستدام بدارد - از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و ... دیده‌ام».

درباره اینکه مراد از این «وزیر سید» کیست و کدامین محضر، مورد نظر مرحوم سید مرتضی بوده است در کتاب شریف «الذریعه» آمده است: «... استاد ما شیخ نوری فرمود: سید مرتضی این مقدمه را خطاب به وزیر مغربی عصر خویش نوشته است».

مرحوم علامه شیخ «آقا بزرگ طهرانی» سپس ادامه می‌دهد: «و آن وزیر مغربی، شخصی بنام ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن هارون بن عبدالعزیز أراجنی بوده است، چنانکه از کتاب رجال نجاشی در ضمن

بیان حالات جدّ اعلاّی او هارون بن عبدالعزیز استفاده می‌شود» (۱) از اینکه در اول کتاب و نیز در بخشهای دیگر آن به کتابهای «شافی» و «تنزیه الانبیاء» ارجاع داده شده می‌توان فهمید که کتاب «المقنع» بعد از آن دو کتاب نوشته شده است.

قابل ذکر است که چندین نسخه خطی از این کتاب در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و تا به حال، جز در ضمن فصلنامه «تراثنا» شماره ۲۷ که توسط «مؤسسه محترم آل البیت» منتشر می‌شود، چاپ نشده است. (۲)

والسّلام

مسجد مقدّس جمکران - قم

واحد تحقیقات

شعبان ۱۴۱۷ هجری قمری

(۱) «الذریعة»، آقا بزرگ طهرانی؛ جلد ۲۲ صفحه ۱۲۳، و رجال نجاشی؛ صفحه

۲۳۹ عدد ۱۱۸۳.

(۲) در نوشتن این مقدمه از تحقیقات انجام شده توسط دو محقق بزرگوار کتابهای

«المقنع» و «امالی المرتضی» که در ابتدای این دو کتاب به زبان عربی به چاپ رسیده،

استفاده فراوان شده است.



# ﴿ امامت و غيبت ﴾

﴿ ١ ﴾

## المقنع في الغيبة

تأليف: حكيم و فقيه گرانقدر شيعه

سيّد شريف مرتضى

ابي القاسم على بن الحسين الموسوي عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس خدا را و سلام بر بندگان برگزیده او، سرور ما حضرت محمد  
و خاندان پاکش باد.

در مجلس وزیر سید<sup>(۱)</sup> - که خدا عمرش را به عزت زیاد گرداند  
و بدخواهان و دشمنانش را خوار نماید - کلامی در باره غیبت امام  
زمان علیه السلام پیش آمد که پیرامون آن اندیشه کردم. حال مقتضی نبود که  
تمام جوانب مطلب و حق آن ادا شود. لذا بر آن شدم که سخنی مختصر  
آورم که بوسیله آن سر این مسأله روشن گردد. و ماده شبهه‌ای که در آن  
رخنه کرده ریشه کن شود. اگر چه در کتاب «شافی در امامت» و کتاب  
«تنزیه الانبیاء و تنزیه الائمه علیهم السلام» آن مقدار که مورد کفایت و کسب  
هدایت برای منصفین و گردنگزاران دلیل و برهان و غیر معاندین باشد از  
گفتار در باب غیبت آورده‌ام.<sup>(۲)</sup>

(۱) مراد، وزیر مغربی، سید ابو الحسن اراجینی است - به مقدمه همین کتاب

مراجعه شود -

(۲) الشافی فی الامامة (چاپ ۱۴۱۰ هجری قمری مؤسسه صادق) جلد ۱ صفحه

۱۴۵ تا ۱۵۳ تنزیه الانبیاء و الائمة: صفحه ۱۸۰.

پس بالاترین و مهمترین کارها اینست که گوهر به گوهرشناس، و معانی و مقاصد علمی بر کسی که در درک آنها ناتوان نباشد و بتواند به زیرکی و فهم دقیق خویش تا اعماق آن غور کند، عرضه شود. زیرا چه بسا عدم وجود کسیکه علم و معرفت به او عرضه گردد باعث گنگ ماندن آن، و نبودن کسی که دلیل و برهان به او هدیه شود باعث ساکت ماندن از آن گردد.

از اینرو کسی که نظمی یا نثری را به تکلف پیش ناوارد و غیر خبیر عرضه می‌کند، چونان کسی است که جمادی را مورد خطاب قرار دهد یا با مردگان به محاوره برخیزد.

من آنچه در این حضور گرامی - که خدایش مستدام بدارد - از پیشی گرفتن بر معانی بدیع و استخراج آنها از پیچیدگیها و تصفیة آنها از آلودگیها و تنظیم آنها در جایگاه مناسب دیده‌ام، باعث ثمردهی اندیشه‌های بسته و تزکیة دل‌های ساده‌اندیش و شیرینی دانش‌ها و آداب می‌شود در کام کسانی که قبلاً همین معانی برایشان سخت و تلخ و دور از دسترس جلوه میکرد و بالا آوردن و اعتلای آنها بر ایشان دشوار بود.

پس برترین بهره دانشمند و ادیب، و خجسته‌ترین حالات او آنست که فضیلت کسب شده‌اش و منقبت دشوار بدست آمده‌اش، مورد رضایت اهل فن قرار گیرد و نقد کننده فضیلتها آن را نقد کند و نتواند آن را باطل و ناچیز بشمارد. و در بازاری خرج شود که در آن جز نقد گرانبها خرج نشود و جز نقد پست به کساد نگراید و از خدای تعالی دوام این نعمت را خواهانیم که

بالا تر و سرشارتر از آنست که به ضیافت آن فراخوانده شویم و با اینهمه، غیر از آن را به مدد طلبیم. و خدا برحمت خویش اجابت دعا را تعهد فرموده است.

بدرستی که من مخالفینمان را بر این عقیده می دانم که می پندارند: «سخن گفتن در باره غیبت بر ما شیعیان دشوار و بر آنان آسان است، و رد آن از جهت آنان قوی، و اثبات آن از طرف ما ضعیف است».<sup>(۱)</sup>

و این پنداری عجیب است. زیرا حقیقت امر، ضد آن است، و اگر تأملی صورت گیرد، عکس آن صحیح خواهد بود. از آنرو که غیبت، فرعی برای اصول پیشین است که اگر آن اصول با دلایلی که دارند درست باشند و با براهین استوار، تقریر و تبیین شوند، دیگر سخن از غیبت، آسانترین و نزدیکترین و روشنترین مطلب خواهد بود. زیرا غیبت مبتنی بر همان اصول و مترتب بر آنهاست و دیگر اشکالی باقی نمی ماند.

اما اگر آن اصول، ناصحیح و غیر ثابت باشند، دیگر معنا ندارد که قبل از اثبات و استقرار آن اصول، سخنی از غیبت بمیان آید. زیرا سخن گفتن از غیبت بدون آماده ساختن و مقدم ساختن آن اصول، کاری بیهوده و سفیهانه است.

(۱) این عبارت بر اساس نقلی دیگر که در مجموعه دوم از کتاب «رسائل سید

شریف مرتضی» صفحه ۲۹۳ آمده است ترجمه گردید: «فإن المخالفین لنا فی الاعتقاد،

یتوهمون صعوبة الكلام علينا فی الغیبة و سهولته علیهم...»

پس اگر مخالف ما، کلام در غیبت را قبل از کلام در بارهٔ وجوب امامت در هر عصری و پیش از بحث صفات امام، دشوار و سخت می‌داند، حق با اوست. زیرا بدون شک در چنین مرحله‌ای اثبات غیبت و بحث از آن دشوار است بلکه بخاطر نیازش به آن مباحث، بخودی خود ناممکن خواهد بود و اگر بحثی از آن بشود جز سراب حاصل نیاید.

اما اگر با فرض مقدم داشتن آن اصول و اثبات آنها، غیبت و اثبات آن را دشوار می‌شمارد چنین نیست و صعوبت و شبهه‌ای در این مرحله وجود ندارد زیرا امر پس از تقریر و اثبات آن اصول ضرورتاً و بخودی خود به سوی غیبت کشیده می‌شود.



### ﴿ امامت و عصمت ﴾

### ﴿ دو اصل مبنایی برای غیبت ﴾

بیان این نکته اینکه: عقل بر وجوب امامت دلالت دارد، و حکم می‌کند به اینکه هرزمانی - که در آن مکلف‌هایی مورد تکلیف قرار می‌گیرند که انجام کار ناشایسته و شایسته و اطاعت و معصیت هر دو از آنان ممکن است - نمی‌تواند خالی از امام باشد، و خالی بودن آن زمان از امام، نوعی اخلال در قادر ساختن و قادر بودن آنها بر انجام تکالیف و نوعی ضربه بر حکم عقل نسبت به نیکو بودن مکلف ساختن آنهاست.

در مرحله بعدی عقل دلالت می‌کند بر اینکه آن امام باید از خطا و لغزش مصون و معصوم باشد و گمان انجام هیچ کار ناپسندی در حق او نرود.

بعد از ثبوت این دو اصل دیگر چیزی نمی‌ماند مگر اینکه تحقق عنوان امامت در همان کسانی که شیعه امامیه آنان را امام می‌شمارند، ثابت شود که امامیه معتقد است که آن عنوان و صفتی که عقل بر وجوب و ضرورت آن دلالت داشت، جز در شخص او وجود ندارد، و هر کسی جز او - از آنها که دیگران بر ایشان ادعای امامت دارند - فاقد آن می‌باشد. بدین ترتیب است که غیبت سمت و سویی غیر قابل شبهه می‌یابد.



و این راه، روشنترین راهی است که در اثبات امامت صاحب الزمان حضرت مهدی علیه السلام مورد اعتماد قرار گرفته و نیز دور از شبهه ترین و بی اشکال ترین طریقه برای اثبات آنست.

از دیگر سو اگر قرار باشد در اثبات غیبت بر روایات اعتماد شود، اگر چه در بین شیعه بسیار ظاهر و واضح است و ثواتر آن آشکار، و ورود آن از هر طریق و سندی، معلوم است با اینهمه امکان دفع آنها و شبهه وارد کردن بر آنها وجود دارد. که در نتیجه، در حل آن اشکالات و شبهات، به شکلهای مختلف باید خود را به رنج و تکلف وا داشت.

در حالیکه طریقه و راهی را که ما توضیح دادیم دور از شبهات و نزدیک به فهم همگان است.

حال می ماند که چگونه بر درستی آن دو اصل که ذکر کردیم دلیل اقامه

کنیم.



### ﴿ اصل لزوم امامت ﴾

اما آنچه که بر لزوم امامت در هر زمانی دلالت می‌کند مبنی بر ضرورت است و از ضروریات عقلی بوده و در اندیشه‌های صحیح و عقلهای درست، جایگاهی ویژه دارد. زیرا می‌دانیم - دانستنی که شک بردار و شبهه پذیر نیست - که وجود رئیس و سرپرستی که مورد اطاعت باشد و هیبت مدیریت داشته باشد، بعنوان تدبیر کننده و اداره کننده هر مرکز موجب بازداشتن بیشتر از امور ناپسند و موجب جذب بیشتر به کارهای نیکو خواهد بود و اینکه هرج و مرج و نابسامانی در امور مردم و حق کشی و تجاوز بین آنان، یا به وجود اینگونه رئیسی به کلی از بین می‌رود یا حد اقل کاهش می‌پذیرد. و از آنطرف در صورت وا گذاشتگی و نبود رؤساء و عدم وجود سرپرستان و بزرگتران، مردم پی در پی به قبیح و کار ناشایست روی می‌آورند و اوضاعشان به فساد و تباهی کشیده می‌شود و نظام امورشان از هم می‌گسلد.

و این بیان آشکارتر و مشهورتر از آن است که خود دلیل بخواهد بلکه به اشاره‌ای می‌توان کفایت کرد. با اینهمه هر پرسشی که در باره این دلیل وجود داشت بطور کامل در کتاب شافی جمع آوری کرده و جواب گفته‌ایم که در صورت نیاز میتواند مورد مراجعه قرار گیرد. (۱)

(۱) مشروح بحث «وجوب امامت» در کتاب الشافی فی الامامة جلد ۱ صفحه ۴۷

تا ۷۰ و صفحه ۱۳۷ تا ۱۹۲ و نیز در لا بلای مباحث دیگر این کتاب وارد شده است.

### ﴿ اصل لزوم عصمت ﴾

اما در مورد آنچه که بر لزوم عصمت امام دلالت دارد باید گفت: علت نیاز مردم به امام آنست که بنا بر آنچه طبق مبنای مورد اعتماد خود ذکر کردیم، وجود او لطفی بر مردم است که موجب جلوگیری آنان از افعال ناشایسته و انجام دادن امور شایسته و واجب می‌گردد.

حال از دو صورت خارج نیست، یا خود او هم چنین نیازی به چنین لطفی در بازگیری از گناه و زمینه سازی انجام واجب دارد یا ندارد. اگر چنین نیازی در او هست، خود او هم نیاز به امام خواهد داشت همانگونه که دیگران به او نیاز دارند زیرا علت این نیاز به امام نمی‌تواند در جایی مقتضی این نیاز باشد و در جایی نباشد - که منافات با علت بودن آن دارد - و همینطور سخن در باره امام مورد نیاز او نیز همچون سخن در باره خود اوست که از دو حال بیرون نیست - چنانکه ذکر شد - و این نکته تنها دو چیز را اقتضا می‌کند.

یا اینکه بر امامی متوقف شویم که علت حاجت و نیاز به امام در حق او وجود نداشته باشد و یا اینکه به امامانی بهم پیوسته به شکل بی‌نهایت امام، معتقد شویم که محال است.

در این مرحله به ناچار باید به امامی معتقد بود که علت نیاز به امام در وجود او نباشد و چنین شخصی کسی جز معصوم نخواهد بود که بر حسب اعتقاد ما ممکن نیست کار حرام و عمل ناشایسته‌ای را انجام دهد.

مسائل در باره این دلیل نیز - که قابل طرح بوده‌اند - با جواب کامل و همه جانبه آنها چنانکه اشاره شد در کتاب شافی نقل و بررسی شده‌اند. (۱)

### دیدگاه سایر فرقه‌ها:

به نظر ما وقتی دو اصل مذکور ثابت شدند، ناگزیر باید به امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام عیناً معتقد شد.

و پس از چنین اعتقادی - با فرض عدم ظهور و عدم تصرف ایشان در امور - به ناچار باید قائل به غیبت ایشان بود.  
اگر گفته شود:

چگونه ادعا می‌کنید که اثبات دو اصل مذکور، امامت حضرت مهدی علیه السلام را بطور معین ثابت می‌کند و لازم است قائل به غیبت ایشان بود. در حالیکه در بین خود شیعه امامیه نیز کسانی هستند که مثل شما امامت را برای کسی که دارای آن دو صفت باشد ادعا می‌کنند و با این همه، در امامت حضرت مهدی علیه السلام با شما مخالفت دارند؟

(۱) مشروح بحث «عصمت امام» در کتاب «الشیافی فی الامامة» جلد ۱ صفحه ۲۸۷

مانند کیسانیه،<sup>(۱)</sup> که قائل به امامت محمد بن حنفیه و صاحب الزمان بودن او هستند و عقیده دارند که در کوههای «رضوی»<sup>(۲)</sup> غایب شده و در انتظار فرصتی برای ظهور و امکان قیام است. چنانکه شما در باره حضرت مهدی علیه السلام چنین عقیده‌ای دارید.

و مانند ناووسیه<sup>(۳)</sup> که عقیده دارند مهدی منتظر همان امام ششم حضرت ابوعبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام است.

و مانند واقفیه<sup>(۴)</sup> که معتقدند مهدی منتظر، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد.

(۱) برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می‌توان به کتابهای: «فِرَقُ الشَّيْعَةِ» صفحه ۲۳، «الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» صفحات ۲۳ و ۳۸ و ۳۹ و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱ صفحه ۱۴۷ مراجعه کرد.

(۲) «رَضَوِي» نام کوهی است در اطراف مدینه.

(۳) برای آگاهی بیشتر نسبت به این فرقه می‌توان به کتابهای: «فِرَقُ الشَّيْعَةِ» صفحه ۶۷ و «الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» صفحه ۶۱ و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱، صفحه ۱۶۶ مراجعه نمود.

(۴) اطلاعات بیشتر راجع به این فرقه را می‌توان در کتابهای: «فِرَقُ الشَّيْعَةِ»: صفحه ۸۰ و ۸۱، «الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ» صفحه ۶۳ «تحت عنوان موسوئیه»، و «ملل و نحل شهرستانی» جلد ۱ صفحه ۱۶۹، تحت عنوان «موسوئیه» و «مفضلیه» مورد مطالعه قرار دارد.

شیخ ریاض محمد حبیب ناصری درباره این فرقه کتابی تحلیلی و تحقیقی با تفصیلات زیاد تحت عنوان «بررسی تحلیلی واقفیه» نگاشته است که توسط کنگره جهانی امام رضا علیه السلام در دو جلد انتشار یافته است.

در جواب گوییم:

در بین همه کسانی که ذکر شدند به قول و عقیده هیچکدام نمی توان توجه کرد. و به مخالفت آنان نمی توان ارزشی قائل بود. زیرا هرکدام امری ضروری را دفع کرده و بدون حق با امری مشهود به مخالفت برخاسته است. زیرا علم به مردن این حنفیه مانند علم به مردن پدر و برادران اوست (صلوات الله علیهم)

و نیز علم به وفات امام صادق علیه السلام مثل علم به وفات پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام است و نیز علم به وفات حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مانند علم به وفات هریک از آباء و اجداد و فرزندان در گذشته اوست که درود خدا بر آنان باد.

بنا بر این موافقت آنان با ما، در صفات و ویژگیهای امام، در حالیکه ضرورتی را رد کرده و امری واضح را انکار نموده اند، هیچ فایده ای برای آنان ندارد.

از آن طرف ممکن نیست کسی ادعا کند که: خود قائلین به امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هم امری واضح را رد کرده اند به اینکه ادعای ولادت کسی را دارند که به طور قطع موجود نیست و زاییده هم نشده.

عدم امکان این چنین ادعایی بخاطر آنست که در نفی ولادت مولای ما حضرت مهدی علیه السلام نه ضرورتی هست و نه علمی و نه حتی گمان صحیحی.



رد کردن ولادت اولاد برای کسی و نفی داشتن فرزند برای او، از آن اموری است که ضرورتاً نمی‌تواند در هیچ موردی محل قطع و یقین دیگران واقع شود.

و برای هیچکس ممکن نیست دربارهٔ شخصی که فرزندی از او ندیده است، ادعا کند که بطور قطع و یقین می‌دانم که فرزندی ندارد. بلکه تنها مرجع چنین ادعایی به گمان و دلایل ظاهری است که می‌تواند بگوید: اگر او را فرزندی می‌بود، امرش آشکار می‌شد و خبرش شناخته و پخش می‌شد.

اما وفات و مردن اشخاص چنین نیست، بلکه از آن اموری است که می‌توان به آن علم قطعی و ضروری پیدا کرد به گونه‌ای که حتی احتمال کم و شبهه کوچکی هم در آن راه نداشته باشد.

آیا نمی‌بینی: کسی که او را در حال حیات و تحرک و تصرف می‌دیدیم، سپس در حالتی او را دیدیم که افتاده و نقش زمین شده و حرکات رگهایش از بین رفته و نشانه‌های فساد بدن و بادکردن جسد بر او ظاهر شده، علم ضروری و یقین قطعی به مردن او پیدا می‌کنیم؟

در حالیکه دربارهٔ نفی وجود اولاد بخلاف این باب، چنین مشاهداتی و چنین علمی ممکن نیست.

علاوه بر این، حتی اگر از اختلاف نوع ادعای ما و ادعای آن فرقه‌ها هم - که رد کردن یکی از امور معلوم و قطعی بود - صرف‌نظر کنیم باز هم کلام ما واضح است.

زیرا همه کسانی که از فرقه‌های گوناگون ذکر شدند، مخالفت مبنایشان با ما، به از بین رفتن خودشان از بین رفته و اصلاً وجود ندارند تا عقیده‌ای خلاف ما داشته باشند. به عبارت دیگر زمان از کسی که قائل به مذهب آنها باشد خالی است:

اما کیسانیه که هرگز حتی یک نفر از آنان را نمی‌بینیم و از این عقیده نه عینی و نه اثری بجا نمانده است.

و همینطور ناووسیه.

و اما واقفیه که چند نفری از آنان را دیده‌ایم، همگی از افراد غیر معتدل و جاهلان بوده‌اند که به اعتبار امثال آنها اصلاً خلافتی تحقق پیدا نمی‌کند و بعد هم که امر آنان در این زمان، به کلی مفقود گردیده، به شکلی که کسی قائل به این مذهب، دیگر پیدا نمی‌شود و اگر هم پیدا شود جز دو سه نفری نیستند که آنها بخاطر قلت درک و به جهت نفهمی و کودنی آنان می‌توان قطع به خروج آنان از دایره تکلیف پیدا کرد، تا چه برسد به اینکه کسی بخواهد قول و عقیده آنان را مخالفتی حساب کند که تعارض و تضاد داشته باشد با عقیده امامیه‌ای که دریا و خشکی و کوه و صحرا در گوشه و کنار زمین از وجودشان آکنده است و هزارها و هزارها از دانشمندان و نویسندگان ارزشمند در بین آنان وجود دارد.

از آن طرف بین ما و مخالفین ما خلافتی نیست که اجماع، فقط در زمان حاضر اعتبار و ارزش دارد اما در گذشته از بین رفته و غیر موجود معتبر نیست.

### ﴿ انحصار امام علیؑ، در امام غائب ﴾

وقتی که به خاطر عدم وجود صفتی که به حکم عقل برای امام لازم است، امامت همه کسانی که خود مدعی امامت هستند یا در این زمان، دیگران آنان را بعنوان امام خویش اختیار کرده‌اند باطل شد و نیز بر قول کسانی که وجود همین صفت را برای غیر امام مورد قبول ما (حضرت حجة بن الحسن العسکریؑ) قائل شده‌اند بخاطر نادرستی و منقرض شدن معتقدین به آن، خط بطلان کشیده شد؛ دیگر راهی جز پذیرش مرام ما در این مورد باقی نمی‌ماند و بناچار باید به صحت آن حکم کرد و گرنه لازم می‌آید که هیچ یک از مذاهب این امت، بر حق نباشند، و همه اقوال و عقاید خارج از حیطة حق باشد.



### ﴿ علت غیبت و جهل به آن ﴾

اما سخن از چرایی غیبت و سبب آن و وجهی که غیبت را به وسیله آن می‌توان نیکو شمرد، بعد از بیان اصولی که ذکر شد روشن می‌باشد. زیرا هنگامی که به آن روشی که دو اصل عقلی مذکور به آن انجامیدند، دانستیم که همانا امام در این عصر فقط حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است و نه جز او. و نیز دانستیم که غایب از دید مردم است و نمی‌توانیم او را با چشم ببینیم.

می‌توانیم نتیجه بگیریم که او - با فرض عصمت و با در نظر گرفتن اینکه تکلیف امامت و رهبری در او متعین گردیده و بر عهده او واجب گردیده است - غایب نشده است مگر بخاطر سببی که اقتضای چنین غیبتی را داشته و مصلحتی که انگیزه این پنهان بودن را ایجاد کرده و ضرورتی که او را به اینگونه نهانزیستی وادار کرده است - اگرچه این وجه و سبب برای ما به شکل مشخص و جزئی و با تفصیلات آن معلوم نباشد - زیرا اینگونه تشخیص و تجزیه و تفصیل، چیزی نیست که علم و آگاهی قطعی به آن لازم باشد.

سخن در باره غیبت و وجه مشخص و سبب تفصیلی آن از حیث

امکان و عدم امکان یا لزوم و عدم لزوم، مانند آگاهی یافتن به مراد و منظور خداوند تعالی از آیات متشابه در قرآن کریم است که ظاهر آنها به خلاف چیزی است که عقل درک می‌کند مثلاً از ظاهر آنها جبر یا تشبیه و غیر آن فهمیده می‌شود که مخالف با نتایج عقلی علم کلام است.

پس همچنانکه ما و مخالفین ما علم قطعی و آگاهی تفصیلی به وجوه این آیات و تأویل و توجیه آنها را لازم نمی‌دانیم بلکه همه ما قائل هستیم به اینکه: وقتی ما به حکیم بودن خداوند تعالی علم داریم و می‌دانیم که ممکن نیست بخلاف آن صفات و ویژگیهایی که دارد خبری بدهد؛ بطور کلی درک می‌کنیم که برای همه این آیات وجوه صحیح و تأویلات درستی برخلاف ظاهرشان وجود دارد که مطابقت با نتایج دلایل عقلی دارد اگرچه ما به شکل تفصیلی نتوانیم به آن وجوه و تأویلات، علم پیدا کنیم. زیرا نیازی به آن نداریم و همین مقدار که علم اجمالی داریم که مراد از این آیات خلاف معنای ظاهری آنهاست و هرکدام تأویل و وجهی مطابق با عقل دارد برای ما کفایت می‌کند.

به همین ترتیب می‌توان گفت که ما علم دقیق و تفصیلی به سبب غیبت و وجه عدم ظهور حضرت را لازم نداریم و چنین علمی برایمان ضرورت ندارد. بلکه همان علم اجمالی که ذکر شد در این باره کفایت می‌کند. حال اگر خود را به زحمت انداختیم و علیرغم عدم لزومش در آن تحقیق و تدقیق کرده و وجهی را ذکر کردیم، از فضل ما محسوب می‌گردد.

چنانکه اگر در باب ذکر وجوه آیات متشابه و اهدافی که در آن هست، به  
 گونه متعین و مشخص بحث کردیم، نوعی فضل و زیادت، از جماعت  
 تحقیق کننده ما بشمار می آید.





### ﴿ حکمت غیبت و جهل به آن ﴾

سپس به کسی که در باب «غیبت» با ما مخالفت دارد گفته می‌شود: آیا اینکه غیبت در اثر اقتضای سببی صحیح و با انگیزه حکمتی خاص، پیش آمده باشد، از نظر شما ممکن است یا ممکن نیست؟

اگر گفت: من آن را ممکن می‌شمارم.

گفته می‌شود: اگر آن را ممکن می‌شماری پس چگونه وجود غیبت را دلیل بر عدم وجود امام زمان گرفتی؟ با اینکه ممکن است سببی برای غیبت او در کار باشد که هیچ منافاتی با وجود امام ندارد و تو به این امکان عقیده داری.

آیا این منطق همانند منطق کسی نیست که دردمندی کودکان صغیر را بهانه‌ای برای نفی حکمت خدای تعالی که آفریننده هر چیز است می‌شمارد؟ در حالیکه بر حسب عقیده خود او ممکن است سببی و وجهی صحیح برای دردمندی آنان باشد که هیچ منافاتی هم با حکمت خداوند ندارد.

و آیا با منطق کسی مطابقت ندارد که به ظاهر آیات متشابه قرآن استناد کرده و خدا را شبیه اجسام مادی و خلق کننده فعل بندگان

می‌پندارد؟ در حالیکه بر طبق عقیده خود او ممکن است این آیات دارای وجوه و تأویلات درستی باشند که هیچ منافاتی با عدالت و توحید و نفی تشبیه در باره خدا ندارد.

اما اگر گفت: قبول ندارم که برای غیبت سببی و علتی صحیح و موافق با حکمت الهی وجود داشته باشد، و چگونه معتقد به چنین امری باشم در حالیکه خود غیبت را دلیل بر نفی امام غایب مورد ادعای شما می‌دانم؟  
گوییم: این جمود و تحجری شدید است در باره چیزی که امکان احاطه علمی به آن وجود ندارد و بر امثال آن علم قطعی حاصل نمی‌شود.  
تو از کجا گفتی: که ممکن نیست برای غیبت سببی صحیح که اقتضای آن را داشته باشد موجود باشد؟!

و کیست آنکس که احاطه علمی همه جانبه به همه اسباب و اغراض داشته باشد تا وقتی مجموعه آن اسباب و انگیزه‌ها را منتفی دید حکم قطعی به انتفای غیبت کند؟!

و چه فرقی است بین تو و بین کسیکه می‌گوید: ممکن نیست که آیات متشابه دارای وجوه صحیحی باشند که مطابقت با دلایل عقلی داشته باشد بلکه باید همانطور که اقتضای ظاهر آن آیات است مورد قبول قرار گیرد؟!

اگر گفتی:

فرق بین من و بین آنکه ذکر کردید در این است که من می‌توانم وجوه این آیات متشابه و معانی صحیح آن را ذکر کنم در حالیکه شما از ذکر

کردن سبب درستی برای غیبت ناتوان هستید.

گوییم: این تعارض را در مقابله با کسی آوردیم که عقیده دارد: که به علم تفصیلی و یقین قطعی نسبت به وجوه آیات متشابه در قرآن نیازی نداریم و اگر کسی به ذکر این وجوه پرداخت از باب فضل و زیادتی داوطلبانه است. و همین مقدار که علم به حکمت خداوند تعالی که قدیم است داشته باشیم و بدانیم که ممکن نیست از خودش بخلاف واقع خبر دهد، کفایت می‌کند.

و معارضه بر این گونه نظر، گاهی معارضه‌ای لازم و مستقر است.

#### لزوم حفظ کردن اصول بحث:

اما کسی که فرق بین دو امر را همان مطلبی بداند که در ضمن سؤال نقل کردیم که «او می‌تواند وجوهی را برای آیات متشابه قرآن ذکر کند در حالیکه ما نمی‌توانیم وجوهی را برای غیبت ذکر کنیم.»

در جواب او باید گفت: با این روش که اختیار کردی، روشهای اساتید خود را ترک کردی و از آنچه به آن اعتماد می‌کردند خارج گشتی در حالیکه آن روشها صحیح و روشن و آشکار بود.

و خود این مطلب کافی برای اثبات ناتوانی و بازگشت از ادعاست. با اینهمه اگر خود را به چنین فرقی قانع ساخته‌ای - با اینکه چنین فرق گذاشتنی باطل است و با اصول مورد قبول اساتید منافات دارد - ما نیز بر اساس همین دیدگاه با تو سخن می‌گوییم و بر همین طریقه اعتماد می‌کنیم:

ما نیز می‌توانیم برای غیبت اسبابی درست و هدف‌هایی روشن ذکر کنیم که منافاتی با حکمت الهی ندارد و از حد حکمت خارج نمی‌شود. و بزودی در دنباله کلام آنها را - بخواست خدا و یاری او - ذکر خواهیم کرد و بدین ترتیب بدنبال پذیرش پیشنهاد تو - اگر چه پیشنهاد باطلی است - تنزل کرده و با آوردن آن چند وجه یا تو همسان و هم‌رتبه در بحث می‌شویم. سپس به او گفته می‌شود:

چگونه می‌شود که درستی امامت حجة بن الحسن علیه السلام - بر اساس آنچه از روش اصول عقلیه و منتهی شدن آنها به این نتیجه ذکر شد - با اعتقاد به عدم امکان وجود سببی درست که مقتضی غیبت او باشد جمع شود؟

آیا این یک تناقض آشکار نیست؟ و از نظر محال بودنش مثل محال بودن اجتماع این دو عقیده نیست؟ که یکی قائل شدن به عدالت و توحید باشد و دیگری علم قطعی به اینکه آیات متشابهی که ظاهرشان مخالف با عدالت و توحید است هیچگونه تأویل صحیحی و توجیه محکمی که مطابق دلیل عقل باشد نمی‌توانند داشته باشند.

به عبارت دیگر همانطور که جمع بین اعتقاد به عدالت و توحید با اعتقاد به عدم وجود تأویل برای آیات متشابه این باب محال است و تناقض بشمار می‌رود. جمع بین اعتقاد به امامت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام با اعتقاد به عدم وجود سبب صحیح برای غیبت ایشان نیز محال است و تناقض محسوب می‌شود.

آیا نمی‌دانی: آنچه که عقل بر آن دلالت دارد و قطع به صحیح بودن آن دارد - در مورد عدالت و توحید خداوند تعالی - خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه همین آیات متشابه دارای توجیهی صحیح و تأویلی مطابق با عقل می‌باشند، اگر چه علم ما به آن احاطه کافی نداشته باشد، همچنانکه همان حکم عقل و قطع به صحت - در مورد امامت حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام - نیز خودش راهبر و سوق دهنده ماست به سوی علم قطعی به اینکه غیبت دارای وجوه و اسبابی درست است، اگر چه علم ما به آن، احاطه کافی نداشته باشد.

### تقدم اصول بر فروع:

اگر گفت: من ثبوت امامت حجة بن الحسن علیه السلام و درستی طریق آن را قبول ندارم، چون اگر آن را قبول می‌داشتم در مورد غیبت دیگر مخالفتی نمی‌توانستم داشته باشم. اما من - از طریق دیگر - غیبت او را که نمی‌شود برای آن سبب صحیحی باشد طریق برای نفی امامت مورد ادعای شما برای حجة بن الحسن علیه السلام قرار می‌دهم.

### گوییم:

تا زمانی که امامت حجة بن الحسن علیه السلام برای ما ثابت نشده باشد ما سخنی در باره غیبت نداریم. زیرا ما سخن از سبب غیبت کسی می‌گوییم که امامتش ثابت و وجود او معلوم باشد، و گرنه سخن گفتن در باره وجوه غیبت آنکس که اصلاً موجود نیست هذیانی بیشتر نیست.

لذا اگر به امامت حجة بن الحسن علیه السلام تسلیم نشده‌اید سخن با شما را در صحیح بودن امامت او قرار می‌دهیم و به تثبیت و روشن ساختن آن می‌پردازیم، و آنزمان که شبهه در این جهت از بین رفت محل کلام ما در سبب غیبت قرار خواهد گرفت.

اما اگر امامت او ثابت نشد و ما از دلیل آوردن بر صحت و درستی آن ناتوان ماندیم، اعتقاد ما نسبت به امامت حجة بن الحسن علیه السلام از ریشه باطل خواهد بود و شما - همچون ما - از رنج سخن گفتن در باره سبب غیبت بی‌نیاز خواهید بود.

و این جایگاه از سخن همانند آنست که کسی از ما در باره دردمند ساختن اطفال یا وجوه آیات متشابه در قرآن یا جهت مصلحت‌هایی که در رمی جمرات یا در طواف خانه کعبه و یا موارد مشابهی از عبادات است سؤال کند و طالب تفصیل و تعیین هم باشد.

حال اگر در جواب او اعتماد بر حکمت خدای قدیم و بلند مرتبه کردیم و اینکه ممکن نیست فعل قبیحی مرتکب شود و باید حتماً یک جهت حسنی در تمام افعال او باشد اگرچه ما به عنوان مشخص آن جهت جاهل باشیم، و از طرفی خدای تعالی ممکن نیست که بخلاف واقع چیزی را خبر دهد و بناچار باید در آنجا که ظاهر کلام او مقتضی خلاف واقع در باره اوست وجه صحیحی و تأویل درستی برای آن باشد؛ اگرچه ما به شکل معین و تفصیلی آن را ندانیم.

در اینجا اگر او بگوید: چه کسی حکمت خداوند قدیم را پذیرفته و معتقد



است که او فعل قبیح انجام نمی‌دهد؟ بلکه بر عکس، ما همین سخن را در بارهٔ دردمند ساختن اطفال و وجوه آیات متشابه در قرآن و غیر آنها را طریق و دلیلی می‌گیریم تا ادعای شما را نسبت به نفی قبیح در افعال خدای تعالی رد کرده باشیم.

در اینجا همانطور که جواب ما برای او اینست که:

تو تا آنزمان که حکمت خدای قدیم را نپذیرفته و به آن معتقد نباشی وظیفهٔ ما دلیل آوردن برای اثبات آنست و جایز نیست که وارد بحث در اسباب افعال و کرده‌های او بشویم؛ همینطور است جواب ما برای کسی که با ما در بارهٔ غیبت سخن می‌گوید، در حالیکه هنوز امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام را نپذیرفته و درستی اصول عقلی مربوط به آن را اعتراف نمی‌کند.

### فرع، قبل از اصل؟ هرگز!

اگر گفته شود: آیا سؤال کننده بین این دو امر اختیار ندارد که یا در امامت حجة بن الحسن علیه السلام سخن گوید تا درستی و نادرستی آن را بازشناسد، و یا در سبب غیبت سخن گوید و زمانیکه روشن شد که سبب صحیح و قابل قبولی ندارد بطلان امامت او برایش کشف گردد؟

گوئیم: خیر، چنین اختیاری در چنین موردی نیست؛ زیرا کسی که شک در امامت حجة بن الحسن علیه السلام دارد لازم است با او سخن از اصل امامت آن حضرت بمیان آورده شود و در جواب او به دلایلی در این مورد

مشغول گشت، و با وجود چنین شکی - و قبل از ثبوت چنین امامتی - جایز نیست که در سبب غیبت سخن گفته شود؛ زیرا سخن گفتن از فروع جایز نیست مگر بعد از ثابت کردن و محکم ساختن اصول.

آیا نمی بینی که جایز نیست در مورد سبب دردمند ساختن اطفال سخن گفت مگر بعد از اینکه دلیل بر حکمت خدای تعالی اقامه شود و اینکه او فعل قبیح انجام نمی دهد؟ و چنین است بحث در باره آیات متشابه قرآن و در چنین مواردی راهی برای انتخاب و اختیار ما نیست.

#### اعتماد بزرگان بر این روش:

از مواردی که درستی این روش را ثابت و روشن می سازد، طریقه استدلال و برخورد منطقی علمای اسلام در رد ادعای یهودیان است. آنان مدعی هستند که آیینشان جاودانه است و بنا به عقیده آنها تا پایان روزگار نسخ و بطلان نمی پذیرد و ادعا می کنند که حضرت موسی علیه السلام فرموده است: شریعت او هرگز نسخ نمی شود؛ با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله که دلایل نبوت او اقامه شده و نشانه های صدق و راستگویی او آشکار گردیده، یهودیان را در نقل این روایت تکذیب فرموده و شریعت خویش را ناسخ و باطل کننده همه شریعت های پیشین دانسته است.

در این میان علمای یهود از اندیشمندان اسلامی می پرسند: چه فرقی هست بین اینکه شما دلیل نبوت پیامبرتان را باطل کننده خبر ما در تقی نسخ شریعت یهود بدانید و بین اینکه ما صحت خبر پیامبرمان نسبت به

جاودانگی شریعت یهود و نسخ ناپذیری آن را باطل کننده نبوت پیامبر شما بدانیم؟

و شما به چه دلیلی ما را از سخن گفتن در مورد خبر پیامبرمان و راههای درستی و استواری آن به بحث در معجزه پیامبر خودتان می‌کشانید و جایز نمی‌دانید که ما شما را از سخن گفتن در مورد نبوت و معجزه پیامبرتان به بحث در مورد خبر پیامبرمان و صحت آن بکشانیم؟ آیا اینطور نیست که هر کدام از دو مطلب اگر ثابت شود می‌تواند مطلب دیگر را باطل ساخته و از بین ببرد؟

علمای ما در جواب این سؤال فرموده‌اند: همانا سخن گفتن در باره معجزه پیامبر ما، برتر و مقدم‌تر بر سخن در باره راههای صحت آن خبر است، زیرا این معجزه پیامبر که همین قرآن باشد وجودش به حکم ضرورت قطعاً معلوم است و به حکم عقل، ویژگیهای آن در معجزه بودنش، واضح و معلوم است و جای ورود احتمالات و نزاعها و مخالفتها نیست.

اما خبری که ادعا می‌کنید چنین حالتی را ندارد زیرا درستی آن مستند به یک سلسله امور غیر معلوم و غیر آشکار است که راهی هم برای علم یافتن به آنها وجود ندارد. زیرا آن عدد کثیری که امکان توطئه و همداستانی شان در جعل خبر وجود نداشته باشد، باید در نقل این خبر و در اصل و فرع آن و در این فاصله بین ما تا حضرت موسی علیه السلام ثابت باشد، حتی باید علم قطعی پیدا شود به اینکه آن خبر دهندگان در هیچ زمانی منقرض نشدند، بلکه حتی از آن تعداد که برای علم آور بودن مضمون خبر

لازم است کاهش پیدا نکردند.

و این امر با توجه به بُعد زمانی زیاد و فاصله زیاد بین دو دوران، امری محال است و فهمیدن آن و یقین به صحت آن ممکن نیست.

بنابراین، تفصیل در سؤال و جواب بین یهود و مسلمین بود که در این زمان علمای اسلام حکم کردند که سخن در باره معجزه پیامبر ما مقدم تر و شایسته تر است از سخن در باره خبر مذکور و مشغول شدن به آن، و با فرض صحت معجزه نبوت، علم قطعی به باطل بودن خبر پیدا می شود.

#### فرق بین دوروش:

این فرق ممکن است در موارد دیگر نیز مورد استفاده قرار گیرد از جمله: بین ما و بین کسیکه گوید: با من قبل از سخن گفتن در باره حکمت خداوند قدیم، از سبب و علت دردمند ساختن اطفال سخن گوئید. زیرا وقتی روشن شد که وجهی برای نیکو شمردن این دردها وجود ندارد حکمت باطل گردد.

و نیز بین ما و کسی که مثل این کلام را در باره آیات متشابه قرآن می گوید.

لکن در اینجا بحث لزوم مقدم بودن سخن گفتن از حکمت خداوند، بر اسباب افعال و وجوه تأویل کلام، با بحثی که در باره نسخ شریعت و دلالت معجزه بیان کردیم اختلاف دارد.

زیرا حکمت خدای قدیم بعنوان اصلی در نفی قبیح از افعال خداوند

بشمار می‌آید و اصل باید قطعاً بر فرع خویش مقدم باشد.

در حالیکه سخن در باره نبوت، و خبر چنین نیستند. زیرا یکی از آن دو، اصل برای دیگری حساب نمی‌شود. بلکه بزرگان از راهی دیگر سخن در باره نبوت را بر سخن در باره خبر مقدم شمرده و آن را ترجیح داده‌اند، و این راه همانست که ذکر کردیم که فرموده‌اند: یکی از آن دو، احتمالی و محل شبهه است در حالیکه دیگری واضح و آشکار است و دستیابی به آن - تنها با دلیل عقل - ممکن و میسر است.



### ﴿ غیبت؛ فرع امامت ﴾

و سخن گفتن در باره غیبت در برابر سخن گفتن در مورد امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام - در این ویژگی که دومی اصل، و اولی فرع است - به منزله سخن در باره درد مند ساختن اطفال و تأویل کردن متشابهات قرآنی، در برابر سخن در مورد حکمت خدای قدیم است. بنا بر این لازم است که سخن در باره امامت حضرت مهدی علیه السلام، بر سخن در باره سبب غیبت ایشان مقدم گردد. از جهت اینکه اولی اصل و دومی فرع آن است، و تقدّم بحث در اصل، بر بحث در فرع همانست که در مبحث سبب دردمند ساختن اطفال و غیر آن مورد بررسی ما قرار گرفت.

#### برتری این روش در بحث غیبت:

این روش باید به خاطر امتیازی که دارد مقدم گردد بر آنچه که بزرگان در فرق بین سخن در باره نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سخن در باره طریق خبر نسخ نشدن آیین یهود گفته‌اند، «که این فرق بخاطر معلوم بودن نبوت است.»

این مقدم شدن از آن جهت است که سخن در باره سبب و وجه غیبت دارای گونه‌ای از احتمال و تعارض هست که در روشی که ما برای امامت حجة بن الحسن علیه السلام ذکر کردیم و غیبت را مبتنی بر آن ساختیم، وجود ندارد. زیرا آن روش مبتنی بر اعتبار عقلی و بر اساس اقتضای حکم عقل بود، و این مطلب برای کسی که تأملی در آن نماید روشن است.

#### تأکید بر حفظ سیر موضوعی بحث:

از یاد مبرید آنچه را که بزرگان تان همواره بر آن اعتماد می‌کنند به اینکه امور مشتبه و دارای اختلاف را به امور روشن و واضح بر می‌گردانند، و امور مشتبه و دارای احتمالات را بر امور قطعی و غیر قابل اشتباه مبتنی می‌سازند، و نسبت به امور پنهان و نا آشکار با استفاده از امور واضح و آشکار حکم می‌کنند، تا آنجا که حتی در اصول دین و فروع آن - چه آنجا که به طریق عقلی و چه آنجا که به طریق شرعی ثابت می‌شود - همین روش را استعمال می‌کنند.

پس چگونه در خصوص مبحث غیبت حضرت مهدی علیه السلام ما را از چیزی که همیشه سنت و مذهب شما بوده و همواره بر آن اعتماد و اطمینان کرده‌اید منع می‌کنید؟ - و از تمسک به آن روش که در همه مباحث مورد قبول بزرگان تان بوده باز می‌دارید؟ - اینجا اگر ترس از طولانی شدن مطلب نمی‌بود به همه موارد و مسائلی که در آنها بر همین روش اتکاء



می‌کنید - که تعدادشان هم زیاد است - اشاره می‌کردیم.

بنابراین - با منع کردن ما در مبحث غیبت از آن روش و منهجی که

طی کرده‌ایم - اصول خودتان را توسط امور فرعی نقض و باطل نکنید، و در

تعصب به جایی نرسید که دیگر عنادتان بر هیچکس پوشیده نماند.



### ﴿ بررسی حکمت غیبت ﴾

اگرچه ذکر تفصیلی اسباب غیبت حضرت مهدی علیه السلام بر ما لازم نیست، و ذکر نکردن آنها هم ضرری و اخلاقی به درستی مبنا و مذهب ما وارد نمی‌کند، با اینهمه از آنرو که وعده دادیم تا به شکل تبرّعی و افتخاری سبب غیبت را به شکل مفصل ذکر کنیم، به این وعده عمل کرده و با ذکر سوالاتی که در این باره پرسیده می‌شوند و جوابی که به آنها می‌دهیم، مطلب را پی می‌گیریم.

پس اگر اینهمه، فضل و زیادتی مفید از ناحیه ما محسوب گردد، ما بخاطر ظاهرتر ساختن دلیل و برهان مان بر آنها اعتماد می‌کنیم و گرنه، همان تسمک به مجموعه پیشین کفایت کننده بود و ما را مستغنی می‌ساخت.



### ﴿ پنهان شدن از دید ستمگران ﴾

اما سبب غیبت عبارتست از اینکه:

ستمکاران آن حضرت علیه السلام را می ترسانند و دست او را نسبت به تصرف در چیزهایی که خداوند برای او حق تدبیر و تصرف قرار داده است باز می دارند.

زیرا بهره‌وری از امام فقط در زمانی است که دارای تمکین و تمکن باشد، و مورد اطاعت قرار گیرد، و بین او و اهدافی که دارد مانع و رادعی نباشد، تا بتواند جنایتکاران را سر جای شان نشانده، و با طغیانگران جنگ کند، و حدود الهی را اقامه کند، و مرزها را محکم گرداند، و حق مظلوم را از ظالم باز ستاند، و هیچکدام از اینها تمام نمی شود مگر با تمکن و قدرت داشتن او.

پس اگر بین او و بین این خواسته‌هایش مانع و حایلی پیدا شود، لزوم قیام به لوازم امامت و پیشوایی از او ساقط می گردد و اگر بر جان خویش ترسید، غیبت او واجب می شود و پنهان شدنش لزوم پیدا می کند.

و چه کسی است که چنین شخصی را که از دشمنان پر از کینه و عداوت

خویش، ترسان است بتواند مجبور کند که بر ایشان ظاهر شود و در بین شان آشکار گردد؟

در حالیکه دوری جستن از ضررها بر هر کسی عقلاً و شرعاً واجب است. و این خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود که یکبار در شعب ابی طالب الطیلة پنهان گشت و بار دیگر در غار مخفی شد. و می دانیم که هیچ وجهی برای چنین استتار و پنهان شدنی نبود مگر ترس آنحضرت از ضررها و آسیب‌هایی که ایشان را تهدید می کرد، و در صورت دسترسی دشمن، به ایشان وارد می گشت.



### ﴿ فرق بین اختفاء پیامبر ﷺ و غیبت امام علیّه ﴾

اگر گفته شود: پیامبر ﷺ از امت خویش مخفی نشد مگر بعد از انجام دادن همهٔ اموری که بر عهدهٔ او واجب بود، و در زمان مخفی بودن هم کسی به او نیازی پیدا نکرد، در حالیکه سخن شما در بارهٔ امام بر خلاف این است.

از جهت دیگر نیز استتار و مخفی ماندن پیامبر ﷺ زیاد طولانی نگشت و مدت زیادی طول نکشید، در حالیکه پنهان ماندن امام شما زمانهایی طولانی بر آن گذشته و قرنهای متمادی بر آن سپری شده است. گوییم: مطلب چنانکه شما گفتید نیست. زیرا پیامبر ﷺ قبل از هجرت و در زمانی که در مکه بود در شعب ابی طالب و در غار پنهان گشت، در حالیکه تمام شریعت را هنوز به انجام نرسانیده بود، چون اکثر احکام و بخش اعظم قرآن کریم در مدینه نازل شد. پس چگونه ادعا می‌کنید که مخفی شدن حضرت پس از تکمیل و به پایان رساندن ادای رسالت بود؟ تازه اگر امر بنا بر آنچه که شما می‌پندارید کامل شدن انجام رسالت قبل از استتار و مخفی شدن باشد، باز هم این مطلب نمی‌تواند نیاز مردم را به تدبیر و سیاست او و امر و نهی او در بین امت نفی کند.

و کیست آنکس که بگوید: بعد از ادای رسالت و بیان کامل شرع دیگر هیچ احتیاجی به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و هیچ نیازی به تدبیر و اندیشه او در بین امت وجود ندارد.

کیست جز انسان معاند و زورگو که بتواند چنین ادعای باطلی کند؟  
 حال اگر مخفی گشتن پیامبر صلی الله علیه و آله - با فرض نیاز مردم به او - به خاطر خوف از ستمگران و دشمنان، جایز و ممکن باشد، و پیامدهای این امر هم بر عهده کسانی قرار گیرد که او را در حالت ترس قرار داده و ناچار از غیبت و پنهان شدن ساخته‌اند، دیگر سرزنشی بر او نیست و همه ملامت‌ها و سرزنش‌ها متوجه کسانی می‌شود که او را مجبور به اختفاء و استتار کرده و ناچار از غیبت و پنهان شدن ساخته‌اند، و سخن در باره غیبت امام زمان علیه السلام چنین است.



### ﴿ طولانی یا کوتاه بودن غیبت ﴾

اما اختلاف به سبب طولانی بودن غیبت و کوتاه بودن آن نادرست است:

زیرا فرقی در وجه غیبت، بین غیبت کوتاه و منقطع، و غیبت طولانی و مستمر نیست. از آن رو که اگر قرار باشد در پنهان شدن و غیبت به هنگام نیاز به آن، هیچ ملامتی بر پنهان شونده و غیبت کننده نباشد،<sup>(۱)</sup> ممکن است سبب و وجهی که باعث این غیبت شده، طولانی باشد و مدت‌ها طول بکشد همچنانکه ممکن است زمانی کوتاه ادامه یابد و قطع شود.



(۱) همین عبارت در کتاب «غیبت» شیخ طوسی، همراه با عبارتی دیگر این چنین نقل شده است: بلکه همه ملامت و سرزنش متوجه کسانی باشد که او را به تهاش شدن واداشته و نیازمند غیبت ساخته‌اند.



### ﴿ عدم غیبت امامان پیشین ﴾

اگر گفته شود: در صورتیکه ترس از دشمن، او را به غیبت و پنهان شدن واداشت؛ چرا پدران که امامان پیش از او بودند غیبت نکردند. با اینکه همه آنان در حالت تقیه و ترس از دشمنان شان بسر می بردند؟

گوییم: بر پدران بزرگوار علیهم السلام هیچ ترسی از دشمنان شان نبود، زیرا همواره تقیه می کردند و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت و پیشوایی را از خود نفی می کردند. (۱)

در حالیکه همه خوف و ترس متوجه امام زمان علیه السلام است، بخاطر اینکه ظهور و قیامش با شمشیر خواهد بود، و همه را به خویش و امامت خود فرا می خواند، و با هرکس که با او مخالفت نماید به جهاد بر می خیزد. (۲)

(۱) در حاشیه نسخه خطی «مقتع» که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری

می شود، آمده است: «لِي هُنَا نَظَرٌ» - به نظر من بر این فرمایش سید اشکال وارد است -

(۲) در حاشیه نسخه خطی پیشین آمده است: توضیح فرمایش ایشان اینکه: امام

زمان علیه السلام مکلف است که حق را آشکار نموده و مخالفین خویش را به قتل رساند. و این

عمل جز با شمشیر ممکن نیست، بر خلاف پدران بزرگوارش (سلام الله علیهم) که آنان

چنین تکلیفی نداشتند، واللّٰه اعلم

پس چه نسبتی بین خوف و ترس او از دشمنان، با خوف و ترس پدران  
 بزرگوارش علیهم السلام از آنان می‌تواند باشد؟ کسی نمی‌تواند قائل به تساوی این  
 دو خوف باشد یا حتی نسبتی بین آن دو برقرار سازد، مگر از روی بی‌دقتی  
 و کم‌توجهی.



### ﴿ فرق بین غیبت و عدم وجود ﴾

اگر گفته شود: چه فرقی هست بین اینکه موجود باشد لکن در پس پرده غیبت قرار گیرد، بطوریکه دست هیچکس به او نرسد و هیچ انسانی از او بهره‌ای نگیرد، و بین اینکه اصلاً موجود نباشد؟

به عبارت دیگر آیا ممکن نیست خداوند او را همچنان معدوم نگهدارد، تا زمانی که دانست که رعیت توانایی پذیرش او را دارد و گردنگزار فرماتش خواهد بود موجودش گرداند؟ همچنانکه ممکن است که بنا به گفته شما او را در پس پرده غیبت نگه دارد تا وقتی که علم به تمکین و پذیرش مردم نسبت به او پیدا کرد، ظاهرش سازد.

بنابراین همانطور که پنهان بودن و غیبت می‌تواند سببش، ترس ستمکاران باشد، چرا همین ترس نتواند سبب برای معدوم کردن امام باشد؟

قبل از پاسخ به این سؤال باید گفت: اینکه در زمان غیبت، هیچکس به امام علیه السلام دسترسی ندارد و با او ملاقات نمی‌کند، معلوم و قطعی نیست، زیرا خود این امر بر ما پوشیده است و مورد شک قرار دارد و جایز و ممکن بشمار می‌رود.

بعد از ذکر این نکته، فرق بین وجود او در حال غیبت و معدوم ساختن او

توسط خداوند تعالی واضح و روشن است. غیبتی که بخاطر تقیه و ترس ضرر از دشمنان صورت گرفته، و بگونه‌ای است که امام علیه السلام در هر زمان انتظار قدرت یافتن بر ظهور، و بر طرف شدن اسباب خوف و خطر از ناحیه مردم را دارد تا بتواند ظاهر شود و آنچه را که از امور آنان به او واگذار شده است انجام دهد.

روشن بودن فرق بین چنین غیبتی با عدم وجود او از این جهت است که او اگر معدوم می‌بود، هر مقدار از مصلحتها را که مردم از دست می‌دادند و هرچه از هدایتها و کمالات آنان که از بین می‌رفت و هر اندازه از الطاف و منفعت های او محروم می‌ماندند همگی به خدای تعالی نسبت داده می‌شد و در ممنوع و محروم ماندن مردم از این همه خیرات، هیچ اعتراضی بر بندگان وارد نبود و هیچ سرزنش و نکوهشی بر آنان روا نبود. در حالیکه اگر موجود باشد و بخاطر ایجاد خوف و خطر از ناحیه مردم، به غیبت و نهانزیستی گرفتار آمده باشد، هرچه از این مصالح از بین برود و هرچه بهره‌ها و منافع حضور او از مردم سلب شود، همگی به خود مردم نسبت داده می‌شود و هم آنان هستند که مورد ملامت و مؤاخذه قرار می‌گیرند.

از طرفی ممکن نیست، ایجاد ترس و خوف از طرف ستمگران سبب و علت برای معدوم ساختن امام علیه السلام قرار گیرد زیرا واقعیت در بین بندگان اینست که گاهی بعضی از آنان، بعضی دیگر را به کارها یا واکنش‌هایی وادار می‌کنند. و معنی ندارد برای جلوگیری از این واقعیت، طرف دیگر معدوم گردد.

### ﴿ مخفی بودن پیامبر ﷺ و عدم وجود او ﴾

علاوه بر اینکه این سؤال به خود آنان برگردانده می‌شود و در باره مخفی بودن پیامبر ﷺ همین سؤال از آنان می‌شود که: چه فرقی بین وجود داشتن پیامبر در حال غیبت و اختفاء، با معدوم بودن او وجود دارد؟ پس هرچه در جواب این سؤال گفتند، ما هم مثل همان جواب را در باره فرق غیبت و عدم وجود حضرت مهدی علیه السلام به آنها می‌دهیم.

اما اینکه بخواهند بین دو مطلب فرق بگذارند و بگویند که پیامبر ﷺ از همه افراد مخفی نشد، بلکه فقط از دشمنانش مخفی گشت، در حالیکه امام زمان علیه السلام از همه پنهان و غایب است.

چنین فرقی درست نیست زیرا پیامبر ﷺ زمانی که در غار پنهان گشت، مخفی از همه دوستان و دشمنانش بود و هیچکس جز ابو بکر با او نبود.

و این امر هم مورد قبول ما و شماست که اگر مصلحتی اقتضا می‌کرد، ممکن بود پیامبر ﷺ بگونه‌ای مخفی شود که دیگر هیچکس حتی یک نفر از دوست یا دشمن با او نباشد.

حال هنگامیکه مخالفین به چنین فرقی بین وجود و غیبت با عدم وجود پیامبر صلی الله علیه و آله قائل و راضی شدند، ما نیز قائل به همین فرق در رابطه با امام زمان علیه السلام می شویم. زیرا بیان کردیم که ممکن است در حال غیبت امام علیه السلام گروهی از دوستان او مشرف به دیدار او شوند، و این مطلبی نیست که بشود بر خلاف آن قطع پیدا کرد.



### ﴿ ظهور در جان پناه ﴾

اگر گفته شود: چنانچه ترس از ضرر دشمنان است که موجب غیبت امام علیه السلام شده است، پس چرا خداوند تعالی او را (در پوششی غیر قابل نفوذ و بگونه‌ای که دست دشمنانش به او نرسد) ظاهر نمی‌گرداند تا جمع بین ظهور و ایمنی از ضرر در باره او شده باشد؟

گوییم: این پرسش کسی است که بدون تأمل و اندیشه سخن می‌گوید و ایراد می‌گیرد. زیرا نیاز بندگان خدا به امام و پیشوایی تعلق می‌گیرد که مکافات جنایتکاران، و تقسیم اموال و دارایی‌ها، و محکم ساختن مرزهایشان را بر عهده داشته باشد، و تدبیر امور و اداره اجتماعشان را بدست گیرد، و بگونه‌ای باشد که بستن و فسخ کردن پیمانها و قراردادهای اجتماعی توسط او انجام گیرد، و مشکل گشا و موجب انتظام، و عزل و نصب کنند، و بالا برنده و پایین آورنده مقامات مردم باشد، و این همه سامان نمی‌گیرد مگر اینکه امام علیه السلام در بین مردم بوده با آنها مخالطت و معاشرت طرفینی داشته باشد.

پس اگر بگونه‌ای قرار داده شود که دست کسی به او نرسد جهت نیاز



مردم به او از بین می‌رود، و ظهور او در دیدگاه مردم مثل ظاهر بودن ستارگان در آسمان خواهد بود که هیچ خللی را از بین نمی‌برد و هیچ مشکل و لغزشی را رفع نمی‌کند.

و کسی که درباره غیبت حضرت مهدی علیه السلام به چنین سوالی نیازمند شود، به ورشکستگی دچار شده و گویا دیگر دستاویزی برایش در ردّ غیبت نمانده است.



### ﴿ اقامه حدود الهی در زمان غیبت ﴾

اگر پرسیده شود: حکم حدود الهی در زمان غیبت چیست؟  
اگر این حدود از انجام دهندگان آن جرائمی که موجب حد می شود  
ساقط باشد، خودش نوعی اعتراف به نسخ شریعت است و اگر ثابت باشد،  
پس چه کسی آنها را در زمان غیبت اجرا می کند؟

گوییم: حدود الهی که مورد استحقاق جنایتکاران است، بخاطر انجام  
کارهایی که ایجاب حد می کند، برگردن این افراد ثابت است. حال اگر  
امام علیه السلام ظهور کرد در حالیکه هنوز مستحق این حدود نمرده و باقی  
هست امام علیه السلام با تکیه بر بیّنه (شاهد مورد نیاز) یا اقرار خود او، آن حدود را  
جاری خواهد کرد.

اما اگر از دنیا رفت (و هنوز امام ظاهر نشده بود تا اجرای حد کند)، آن  
اجرای حدّ از بین می رود و گناه از بین رفتن آن برگردن کسانی است که  
امام علیه السلام را ترسانیده و ناچار از غیبت نموده اند.

و این مطلب نسخ و ابطال اقامه حدود الهی بشمار نمی آید. زیرا اقامه  
حدّ در صورتی واجب است که قدرت بر اجرای حد وجود داشته باشد و  
مانعی هم در کار نباشد. اما اگر مانعی در کار پیدا شد حدّ ساقط خواهد بود.

فقط در یک صورت نسخ حساب می‌شود و آن در صورتی است که وجوب اجرای حد با فرض قدرت و وجود نداشتن مانع، ساقط باشد (درحالی‌که هیچکس به چنین سقوطی قائل نیست).

سپس همین سؤال به خود مخالفین بازگردانده شده و به آنان گفته می‌شود:

نظر و رأی شما در باره آن حدودی که جنایتکاران استحقاقش را پیدا می‌کنند - اما اوضاع و احوال به شکلی است که اهل حل و عقد (و زمامداران امور) در آن شرایط قادر بر انتخاب امام و حاکم، و تعیین و نصب او نیستند - چیست؟

در این مورد جوابشان هرچه بود، ما هم مثل همان جواب را در زمینه غیبت حضرت مهدی علیه السلام و عدم اجرای حدود الهی به آنها می‌گوییم.



### ﴿ غیبت امام و هدایت به حق ﴾

اگر گفته شود:

با فرض غیبت امام چه راهی برای رسیدن به حق وجود دارد؟  
اگر بگویید: راهی بسوی حق وجود ندارد در این صورت مردم را در سرگردانی و گمراهی و شک و تردید در بقیهٔ امورشان قرار داده‌اید.  
و اگر بگویید: به وسیلهٔ دلایل حق و نشانه‌های آن، به حق می‌توان رسید (در جوابتان گفته می‌شود: خود این تصریحی است به اینکه با وجود این دلایل و نشانه‌ها، دیگر نیازی به امام نیست) و باید به حق رجوع کرد.  
در جواب از این اشکال و تفاسیل آن گوییم:

حق بر دو قسم است: عقلی و سمعی.

حق عقلی به وسیلهٔ دلایل و برهانهایش بدست می‌آید و با نظر کردن و دقت و تأمل در آن، درک می‌شود.

اما حق سمعی (اقوالی از پیامبر صلی الله علیه و آله و تصریحاتی از ناحیهٔ ایشان و امامان از نسل ایشان علیهم السلام بعنوان دلایل و نشانه‌هایی برای شناخت آن قرار داده شده) و همهٔ موارد آن را بیان کرده و توضیح داده‌اند و هیچ موردی را بدون دلیل و نگذاشته‌اند.

با اینهمه، اگرچه مسأله حق و اقسام آن همانطور است که ما گفتیم، لکن نیاز به امام امری ثابت و لازم است؛ بخاطر اینکه دلیل نیاز مستمر و همیشگی انسانها به او - در هر زمان و به هر شکلی که باشد - عبارت از اینست که: امام علیه السلام لطفی در حق ماست که در انجام واجبات و دوری گزیدن از بدیها تأثیر دارد و این امر، بگونه‌ای است که هیچ چیز دیگری ما را مستغنی از آن نمی‌سازد و هیچ چیزی در این جایگاه، جایگزین او نتواند بود.

و اما نیاز به او در امور مرتبط با حق سمعی و اقوال شرعی، باز هم ظاهر و آشکار است. زیرا نقل روایت، اگرچه از طرف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام در باره تمام امور مورد نیاز دین، وارد شده است؛ با اینهمه ممکن است نقل کنندگان روایت به دلیلی یا از روی تعمد یا از روی اشتباه، دست از نقل بکشند و بدینوسیله نقل منقطع بشود، یا در بین کسانی که نقل آنها حجیت ندارد باقی بماند. در اینصورت نیاز به امام علیه السلام خواهد بود تا آن را کشف کند و توضیح بدهد و مورد تقصیر را بیان فرماید.

پس ظاهر شد که: نیاز به امام علیه السلام در هر حالی ثابت است اگرچه رسیدن به حق از طریق دلائل و ادله آن نیز ممکن باشد.



### ﴿ امام غایب علیه السلام و بیان احکام ﴾

اگر گفته شود: فرض کنید که نقل کنندگان روایات بعضی از امور مهم دین را پوشیده داشتند و نیاز به بیان امام پیدا شد و حق مطلب هم جز از جهت او فهمیده نشد. از آن طرف ترس او از کشته شدن به دست دشمنان ادامه داشت. چه باید کرد؟ تکلیف چیست؟

شما در جواب سه راه بیشتر ندارید:

یا باید بگویید: او ظهور می کند اگرچه ترس از قتل در کار باشد. در این صورت لازم می آید که ترس از قتل نتواند جایز کننده غیبت قرار گیرد و در همه حالات باید ظهور کند.

یا اینکه بگویید: ظهور نمی کند و تکلیف در آن چیزی که از امت پوشیده داشته شده، ساقط است که در این صورت از اجماع خارج شده‌اید. چون اجماع منعقد شده بر اینکه:

«هر چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تشریح کرده و بیان فرموده است تا قیام قیامت بر امت، لازم خواهد بود».

یا اینکه بگویید: ظاهر نمی شود ولی تکلیف هم ساقط نخواهد بود که در این صورت تصریح به تکلیف مالا یطاق کرده‌اید (یعنی امر غیر ممکن)

را که مکلفین توان انجامش را ندارند، مورد تکلیف فرض کرده‌اید) و آگاهی به چیزی را که راهی به سوی آن نیست، بر مکلفین واجب گردانیده‌اید. گوییم: ما قبلاً از این سؤال، جواب داده‌ایم و تفریعات و شاخه‌های آن را هم تا آنجا که ممکن بوده است در کتاب «الشافی» خود ذکر کرده‌ایم. (۱) آن جواب بطور کلی عبارتست از اینکه: اگر خدای تعالی بداند که نقل روایت در باره بعضی از واجبات شریعت منقطع خواهد گردید - در حالیکه در آن زمان، تقیه امام ادامه دارد و ترس از دشمنان نیز باقی است - یقیناً در چنین صورتی آن تکلیف را از کسانی که راهی بسوی بدست آوردن آن ندارند، ساقط خواهد فرمود.

و اگر به وسیله اجماعی که شبهه پذیر نیست دانستیم که تکلیف دین الهی، همیشگی و تا قیامت بر تمام امت ثابت است، نتیجه این علم برای ما این است که اگر بر حسب اتفاق، نقل برخی از امور شریعت منقطع گردید، این انقطاع نقل، فقط در وقتی است که امام علیه السلام قدرت بر ظهور و آشکار شدن و آگاه ساختن مردم و انداز ایشان دارد.



(۱) «الشافی فی الامامة»، جلد ۱، صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸.



### ﴿ علت عدم ظهور امام علیه السلام برای دوستان خود ﴾

اگر گفته شود: چنانچه علت در غیبت امام علیه السلام از دشمنانش، همان خوفی باشد که از آنان دارد، پس چرا برای دوستان خود ظاهر نمی شود؟ در حالیکه، چنین علتی در حق آنان منتفی است.

پس اگر - با اینکه علت مخفی ماندن، در حق دوستان امام منتفی است - برای دوستانش ظاهر نگشت، قول شما در باره علت غیبت از ریشه باطل است.

گوییم: بزرگان شیعه از این سؤال جواب داده اند به اینکه مانعی ندارد و بعید نیست که علت غیبت امام از اولیا و دوستان خویش این باشد که می ترسد بعد از دیدار، آنان خبرش را فاش کنند و از روی خوشحالی در باره دیدار و همنشینی او با ایشان سخن گویند، و این امر - اگرچه به شکل غیر عمدی - منجر به ترس از دشمنان شود.

#### مناسب نبودن این جواب:

و این جواب مورد رضایت و پسند ما نیست. زیرا عاقلان شیعه ممکن نیست نسبت به ضرری که امام و خود آنان را در صورت اظهار دیدار و همنشینی با امام تهدید می کند، غافل باشند.

پس چگونه با آگاهی کامل نسبت به ضررهای همه گیری که در اظهار این امر هست آن را اظهار می کنند و از آن به دیگران خبر می دهند؟ بله اگر این حرف که گفته اند در باره یکی دو نفر صادق باشد، باز هم در حق گروه کثیر شیعیان که از دیدارش محروم هستند ممکن نیست (که بگوییم در صورت دیدار، امرش را فاش می کنند و خطر ساز می شوند).

علاوه بر اینکه این علت موجب می شود که شیعیان، از هرگونه بهره بردنی از او محروم مانند، بگونه ای که قدرت بر تلافی کردن و از بین بردن آن نداشته باشند؛ زیرا اگر مخفی بودن امام معلق بر امری شود که از حال شیعیان فهمیده شد که انجامش می دهند (یعنی افشاء و ایجاد ضرر) بنا بر این هم اکنون قدرت بر چیزی که مقتضی ظهور امام علیه السلام باشد را ندارند، و این خودش موجب سقوط تکلیف از آنان می شود - تکلیفی که در آن امام لطف بشمار می آید -

#### جواب از اعتراض نویسندگان:

بعضی از علماء از این سؤال جواب داده اند که سبب غیبت از همه مردم، همان رفتار دشمنان است، زیرا بهره بردن همه اجتماع مردم - چه دوست و چه دشمن - از امام علیه السلام فقط به این است که امر او نافذ و جاری و دستش باز باشد و در ظهور بسر ببرد و در همه موارد بدون هیچگونه بازدارنده و نزاع کننده ای تصرف لازم بنماید. در حالیکه روشن و معلوم است که دشمنان از این امور جلوگیری کرده و از انجام آن، منع کرده اند.

گفته‌اند: در اینکه به شکل پنهانی حضرت برای بعضی از دوستانش ظاهر گردد فایده‌ای نیست، زیرا بهره‌ای که از تدبیر و اداره امامان خواسته شده و مورد نظر است، جز با ظهور برای همه امت و نفوذ مطلق فرمان امام حاصل نمی‌گردد. پس علت در غیبت امام و ظاهر نبودن او - به گونه‌ای که لطف و مصلحت برای همگان باشد - یکی شد.

#### اما این جواب نیز، مورد رضایت و قابل قبول نیست:

زیرا دشمنان اگر مانع از ظهور امام زمان علیه السلام به شکل تصرف و تدبیر امور باشند، دیگر بین او و کسانی که از اولیای مورد نظر او هستند نمی‌توانند مانع باشند که حجاب غیبت از آنها برداشته شود.

و چگونه کسانی از اولیاء و دوستان او که به دیدارش نائل می‌گردد بطور شخصی و اختصاصی نتواند از او بهره‌ای ببرد، در حالیکه معتقد به اطاعت او و وجوب پیروی از فرامین اوست و آنحضرت را حاکم بر خویش می‌داند؟! و اگر کسی قائل شود که چنین دیداری بخاطر اختصاصی بودنش و بخاطر اینکه امام با فرض چنین دیداری حاکم و فرمانروای همگان محسوب نمی‌شود و تدبیر و اداره همه مردم به او سپرده نشده است، ممکن نیست و واقع نمی‌شود، خود این تصریح به این است که اصلاً شیعه امامیه از زمان فوت امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان حسن بن علی علیه السلام پدر امام زمان علیه السلام هیچگونه بهره‌ای از دیدار امامان خویش نداشته‌اند بخاطر همان علتی که در باره امام زمان علیه السلام ذکر شد.

و نیز لازم می آید که دوستان و اولیای امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان او نیز تا قبل از انتقال امر خلافت بر عهده او و قبل از حصول حکومت بدست او، هیچ بهره‌ای از دیدارهای خود با او برایشان وجود نداشته باشد. و این عقیده، گوینده این سخن را به جایی می‌رساند که هیچ انسان متفکر و با دقتی نمی‌تواند آن را بپذیرد.

**علاوه بر اینکه:** اگر آنچه را که گفتند - که بهره بردن از امام علیه السلام جز با ظهورش برای همه مردم و تأثیر فرمان او بر آنان ممکن و حاصل نمی‌شود - مورد تسلیم قرار دهیم، باز هم قولشان از جهت دیگری باطل خواهد بود که عبارتست از اینکه: این عقیده به سقوط تکلیف - همان تکلیفی که امام علیه السلام، لطف الهی در آن به شمار می‌آید - از شیعیان می‌انجامد.

بخاطر اینکه اگر ظاهر نشدن امام علیه السلام برای آنان به سبب علتی باشد که به آنان بر نمی‌گردد، و نیز در قدرت وامکان آنها هم نیست که آنچه را مانع ظهور است بر طرف کنند، در این صورت بناچار باید تکلیف از آنان ساقط باشد و در این مورد حکم آنان، حکم دشمنان حضرت هم نخواهد بود، زیرا دشمنان - اگر چه برای آنان ظهور نکند - خود سبب چنین غیبتی بوده و قدرت دارند بر اینکه مانع از ظهور را بر طرف کنند تا حضرت ظاهر شود. لذا تکلیفی که تدبیر امام لطف در آن بشمار می‌رود بر آنان لازم است، اگرچه این مطلب چیزی بر شیعیان او لازم نمی‌سازد.

اگر ممکن بود که گروهی از مکلفها بقیه مردم را از لطف او باز دارند و با اینهمه تکلیفی که خود امام لطف در آن محسوب می‌شود مستمر بوده

و برای آنان ادامه داشته باشد، لازمه‌اش اینست که ممکن باشد برخی مکلفین، بعض دیگر را با نوعی قید و زنجیر و مانند آن از سلوک خاص و عملی معین باز دارند - به گونه‌ای که آن اشخاص نتوانند آن قید و زنجیر را از گردن و پای خود بردارند - با اینهمه تکلیف به آن سلوک خاص و عمل معین همچنان ادامه داشته باشد و از عهده آن بسته شدگان ساقط نشود. مخالفین ما حق ندارند بین آن قید و زنجیر با نبودن لطف فرق بگذارند، از این جهت که بگویند: قید و زنجیر اگر باشد دیگر فعل و عمل ممکن نخواهد بود و با وجود قید، کسی توهم وقوع آن عمل را نمی‌کند، در حالیکه نبودن لطف چنین نیست (بلکه با نبودن لطف باز هم تکالیف ممکن است).

بخاطر اینکه مذهب درست و عقیده صحیح - که ما بر آن اتفاق نظر داریم - این است که نبودن لطف، درست همانند نداشتن قدرت و وسیله عمل است، و تکلیف کردن با فرض عدم لطف - در باره کسی که دارای لطف است - قبیح و نادرست است و قبح آن واضح و معلوم است. درست مانند اینکه با فرض عدم قدرت و وسیله عمل و با وجود مانع، کسی را به کاری مکلف نمایند.

و عقیده داریم که هرکس لطفی در باره‌اش از ناحیه صاحب لطف صورت نگیرد، از انجام فعل ناتوان است، همانطور که هرکس از عملی منع شود، از انجام آن ناتوان است.

آنچه که باید در جواب این سؤال - که در باره مخفی بودن حضرت از

دوستان خویش مطرح گردید - گفته شود این است که:

أولاً ما قطع و یقین نداریم<sup>(۱)</sup> که او برای همه اولیای خویش غایب و مستور باشد. زیرا که خود این مطلب نیز بر ما پوشیده است و هر یک از ما فقط حال خودش را می داند نه حال دیگران را.

و زمانی که ظهور آن حضرت را برای آنان ممکن شماریم همانطور که احتمال عدم ظهور نیز هست، باید علتی را برای غایب ماندن احتمالی آنحضرت از ایشان ذکر نماییم.

و بهترین چیزی که در این باره گفته شده و نزدیکترین آنها به حق اینست که بگوئیم: - البته همانطور که قبلاً بیان داشتیم باید توجه داشت که این باب از ابوابی است که علم قطعی و تفصیلی به آن لازم نیست، بلکه همین قدر که علم اجمالی به آن داشته باشیم کافیست - باید علت غیبت از اولیاء و دوستان، مشابه و همانند علت غیبت از دشمنان باشد. در اینکه مقتضی سقوط تکلیف از آنان نیست و موجب ملامتی نسبت به تکلیف کننده آنان که خداست نمی باشد، و باید ایشان قادر بر رفع این مانع و از

(۱) در بعضی نسخه ها کلمه «قاطعین» به این معنا آمده که «ما قطع و یقین داریم که

...» که یا توجه به سیاق کلام و آنچه در غیبت شیخ طوسی نقل شده: انا اولاً لا نقطع علی

استتاره عن جمیع اولیائه»

و نیز آنچه در اعلام الوری به نقل از سید آمده است «اولاً نحن لا نقطع ...» اشتباه است و

همان «لا قاطعین» صحیح است که مورد ترجمه قرار گرفته است.

بین بردن این سبب غیبت باشند تا حضرت بر آنها ظاهر گردد، و این دو ویژگی باید در علت غیبت باشد و گرنه به همان فساد و بطلانی که ذکر شد، خواهد انجامید.

اگر این کلام ثابت شده باشد بهترین علت و سببی که برای غیبت از اولیاء و دوستان آن حضرت ذکر شده این است که گفته شود:

دانستیم که علم به امام زمان علیه السلام به نحو تعیین و جدا کردن او از مدعیان دروغین، جز به وسیله معجزه صورت نمی‌گیرد زیرا نص و روایت صحیح - در باره امامت خصوص این امام - برای معین شدن و مشخص گشتن او کفایت نمی‌کند. بلکه باید معجزه‌ای آشکار، بدست او صورت گیرد، تا تصدیق کنیم که آن امام، همین فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

و علم به معجزه و دلالت کردن آن بر ظهور، راهش، استدلالی است که ممکن است مورد شبهه قرار گیرد. و هرکس در باره کسی که معجزه به دست او ظهور یافته شبهه‌ای پیدا کرد و معتقد شد که این معجزه، باطل، و نوعی تصرف خارق العاده در اشیاء است و قائل شد که انجام دهنده این معجزه دروغگو و به هم بافنده است، چنین کسی ملحق به اعداء و از زمره دشمنان محسوب می‌شود، از جهت اینکه باید از او ترسید.



### ﴿ جهت ترس از اولیاء در هنگام ظهور ﴾

اگر گفته شود: پس چه تقصیری از چنین دوستی صادر شده که امام برای او ظاهر نمی‌شود بخاطر این امری که از حال او دانسته می‌شود؟ و او چگونه قدرت دارد بر کاری که به وسیله آن کار، امام برایش ظاهر گردد؟

و به خاطر جبران سبب غیبت امام از او، به چه کاری باید روی آورد؟  
گوییم:

ما در سبب غیبت امام زمان علیه السلام از دوستانش به مطلبی معلوم اشاره کردیم که جای مورد تقصیر در آن و چگونگی امکان جبران آن، روشن است.

زیرا غیر ممکن نیست که از حال او دانسته شود که وقتی امام برایش ظاهر شد در شناخت معجزه او ناتوان باشد یا تقصیری داشته باشد. و به این ناتوانی و تقصیر هم از این جهت مبتلا شده باشد که نسبت به فرق بین معجزه و کارهای ممکن، و فرق آنچه که می‌تواند دلیل معجزه بودن یک کار قرار گیرد و آنچه که نمی‌تواند، علم کافی نداشته باشد و این نداشتن علم کافی از روی تقصیر و ناتوانی او باشد.

در حالیکه اگر در همین مورد بر اساس قاعده‌ای صحیح و طریقه‌ای



درست قضاوت می‌کرد، ممکن نبود که معجزهٔ امام در هنگام ظهور بر او مشتبه گردد.

بنابراین باید این تقصیر را جبران کرده، و به علم کافی برای تشخیص معجزه و غیر معجزه دست یابد، تا بدین وسیله از زمرهٔ کسانی که معجزه و غیر معجزه برایشان مشتبه می‌گردد خارج شود.

#### تکلیف غیر مقدور:

کسی نمی‌تواند بگوید: این وجوب تحصیل علم و قدرت تشخیص، تکلیف به غیر مقدور و حواله دادن به امری غیبی و غیر قابل درک است. زیرا این دوست و ولی نمی‌تواند تقصیر و کوتاهی خود را نسبت به خصوص رأی و استدلال مذکور بشناسد تا بعد از شناخت، آن را جبران نماید و خود را برای رویارویی درست با معجزه آماده سازد و قدرت کافی برای تشخیص صحیح آن را در خویش ایجاد کند.

در حقیقت شما با چنین بیانی، او را مکلف به ما لایطاق نموده و چیزی را که بر او لازم نیست برعهده‌اش لازم می‌سازید.

#### جواب از این اعتراض، این است که:

آنچه که در تکلیف لازم است گاهی امری شناخته شده و یگانه است و گاهی مخلوط و مشتبه به غیر آن است. اگرچه قدرت بر هر دو نیز برای

مكلف حاصل است - بنا بر این دوست و ولی امام علیؑ زمانیکه خود را محاسبه می‌کند و می‌بیند که امامش ظهور نمی‌کند و او توفیق دیدار ندارد، به بررسی سبب غیبت می‌پردازد و وقتی که هریک از وجوه باطل گذشته و همانندان آن وجوه را نتوانست بپذیرد و آنها را باطل و فاسد شمرد، بناچار می‌فهمد که باید این غیبت سببی داشته باشد که به خود او بر می‌گردد. و وقتی که دید قوی‌ترین سبب‌ها همان است که ما ذکر کردیم، در می‌یابد که از جهت او تقصیری واقع شده است و کوتاهی و تقصیری در رابطه با شناخت صفات معجزه و شروط آن دارد.

بنابراین بر اوست که تجدید نظری در مبانی تشخیص خود داشته باشد و آن را از آلودگیها پاک کند و از آنچه که مقتضی شبهه و موجب اشتباه کردن است بپیراید. پس او هر زمان که در این مورد به مقدار لازم کوشش و مجاهدت کرد و حق کامل و بدون نقصان رأی و نظر سلیم را بجا آورد بناچار برایش علم به موارد اختلاف حق و باطل ایجاد خواهد شد.

و وقتی که علم به آن حاصل شد، دیگر ناگزیر باید سبب غیبت حضرت علیؑ از چنین ولی و دوستی بر طرف گردد. و در اینگونه مواضع، انسان خودش بر نفس خودش آگاه و بصیر است و ممکن نیست که به میزانی بالاتر از انجام حد اکثر سعی و تلاش و جستجو و تحقیق و گردنگزاری به حق مأمور گردد.

### اساس رسیدن به نتیجه:

مخالف ما در این مسأله هرچه بگوید، علیه خویش گفته است: زیرا او می‌گوید: مراجعه به دلیل و دقت در آن، موجب دانستن بسیاری از صفات مخصوص و شروط معلوم می‌شود، که هرگاه یکی از آن شروط مختل شود، علم و آگاهی لازم به آنچه که مورد نظر قرار گرفته حاصل نخواهد شد.

پس اگر مخالفین ایشان بگویند: ما در ادله نظر کردیم همچنانکه شما نظر می‌کنید. با اینهمه علمی به آنچه که شما ذکر می‌کنید و خود را عالم به آن می‌دانید برای ما حاصل نشد.

جوابشان اینست که: شما به آنگونه‌ای که ما نظر می‌کنیم نظر نکردید و از طرفی، شرایطی که برای ایجاد علم از راه چنین نظری لازم بود در شما کامل نبود زیرا فراوان و مختلف و مشتبه با یکدیگر هستند.

اگر مخالفین این نظریه بگویند:

در مورد اخلال به شرطهای لازم برای ایجاد رأی و نظر صحیح، ما را جز به سراب حواله ندادید، و به هیچ شرط معینی که مورد اخلال و تقصیر ما قرار گرفته باشد اشاره نکردید.

جواب شان این است که:

آن زمان که نتوانستید به آگاهی و دانشی همچون دانش و آگاهی ما دست یابید، ناگزیر این عدم آگاهی بخاطر تقصیری است که در مورد

بعضی شروط از شما صادر شده زیرا اگر شروط را کامل می‌کردید و حق این شروط را ادا می‌کردید همچون ما دارای علم می‌شدید.

بنابراین از ناحیه خود شما بطور اجمال، تقصیری واقع شده اگرچه ما نمی‌توانیم به عین آنچیزی که مورد تقصیر شما قرار گرفته است اشاره کنیم.

و با اینهمه شما قدرت دارید که شروط دقت و تحقیق را به طور کامل ادا کنید و به حق تسلیم باشید و دل‌هایتان را از باورها و اسبابی که مانع از وقوع علم است خالی نگهدارید، و هر زمان که این کار را انجام دادید، ناگزیر دارای علم خواهید شد. و انسان بر نفس خویش بصیر و آگاه است. و اگر این جواب از آنان صحیح باشد. پس ما هم به مثل همین جواب، از پرسش آنها جواب می‌گوییم.



### ﴿ فرق بین دوست و دشمن در علت غیبت ﴾

اگر گفته شود: بنا بر این هر ولی و دوستی که امام بر او ظاهر نمی‌شود باید قطع پیدا کند به اینکه او در گناهی کبیره و بزرگ که به منزله کفر حساب می‌شود بسر می‌برد. چون - بنا بر آنچه شما فرض کردید - او در آنچه که موجب غیبت امام از او شده و باعث از بین رفتن امری مصلحت دار - یعنی ظاهر شدن حضرت - می‌باشد، مقصر شناخته می‌شود. و بدین ترتیب همین ولی، ملحق به دشمنان آن حضرت است.

گوییم: این تقصیری که به آن اشاره داشتیم لازم نیست که در حد کفر یا گناه کبیره‌ای باشد. زیرا او در همین حال حاضر، اعتقاد به عدم امامت امام زمان علیه السلام پیدا نکرده و او را بر جان شریفش نترسانده است و فقط در بعضی دانستنی‌ها تقصیری مرتکب شده که همین تقصیر سبب شده است که او حال خود را چنین یابد که همین تقصیر در آینده باعث می‌شود که شک در امامت از او صادر شود در حالیکه الآن چنین نشده است.

پس در چنین تقصیری لازم نیست که همین حالا به منزله آن شک در امامت حساب شود که به شکل طبیعی روشن است که در آینده به آن منجر خواهد شد.

جز اینکه باید دانست که چنین تقصیری اگرچه لازم نیست کفر باشد یا همانند تکذیب امام علیه السلام و شک در صدق آن حضرت بشمار آید با اینهمه گناه و خطا بشمار می آید، البته گناه و خطایی که منافاتی با ایمان و استحقاق ثواب ندارند.

و در این تقدیر دوست و ولی امام، ملحق به دشمن حساب نمی شود. زیرا دشمن در حال حاضر در مورد امامت به چیزی که گناه کبیره و موجب کفر اوست اعتقاد دارد، بخلاف دوست و ولی که در حال حاضر جز ایمان و تسلیم ندارد.

#### آنچه در آینده سبب کفر می شود در حال حاضر کفر نیست:

آنچه که این گفتار ما را - که هرچه به منزله سبب برای کفر است لازم نیست در حال حاضر کفر باشد - روشن می سازد، اینست که فرض کنیم شخصی در مورد فردی توانا از بین ما اعتقاد پیدا کند که «او بدرستی می تواند در غیر خودش از اجسام دیگر، کاری را بدون هیچگونه تماسی با آن انجام دهد و به شکل غیر مباشر، در آن تصرفاتی خارق العاده کند.» این مطلب خطا و جهالت است و کفر نیست.

از طرف دیگر محال نیست که در باره همین شخص - با همین اعتقاد - علم داشته باشیم که اگر یک پیغمبری ظهور کرد و مردم را به نبوت خویش فرا خواند و معجزه اش را همین قرار داد که خداوند بدست او کاری را انجام دهد بگونه ای که اسباب بشری به آن نرسد - که خود این کار حتماً

علمی و معجزه‌های الهی است - همین شخص او را تکذیب می‌کند و به او ایمان نمی‌آورد و حتی می‌شود در نظر گرفت که این شخص، آن مدّعی پیامبری را می‌کشد. و آنچه از اعتقاد او نسبت به مقدور شخص قادر ذکر شد، به منزله سبب چنین مخالفت و تکذیب و قتلی باشد. اما هرگز لازم نمی‌آید که چنین اعتقادی در اهمیت و بزرگی، هم‌رتبه و هم‌شان با چنین افعالی باشد.

و این بود مجموعه سخنانی در باره غیبت که به وسیله آن بر اصول و فروع آن آگاهی حاصل شود و بعد از آن اگر هم مطالبی باقی مانده باشد چنانست که گویا نیازی به طرح آنها نبوده است.

و از خدا یاری می‌جوئیم و توفیق نیکو می‌طلبیم نسبت به آنچه که موافق حق و مطابق آنست و مخالف باطل و دور از آنست و او به لطف و رحمت خویش شنوای اجابت‌کننده است و خدا ما را کفایت‌کننده است و نیکو و کیلی است.

پایان کتاب «المقنع»

والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

﴿ امامت و غیبت ﴾

﴿ ۲ ﴾

کتابی در تکمیل المقنع

تألیف

سید مرتضی علم الهدی

علی بن الحسین الموسوی



## مقدمه مبحث:



ما در کتاب مان «شافی» در امامت، و سپس در کتاب مان «مقنع» در غیبت، سبب مخفی بودن امام زمان علیه السلام از دشمنان و دوستانش را ذکر کرده‌ایم<sup>(۱)</sup> و بین دو سبب (سبب غیبت از دشمنان و سبب غیبت از دوستان) فرق گذاشتیم و بیان داشتیم که عدم بهره‌وری از آن حضرت - برای همگان - بخاطر سببی است که مربوط به خود آنان است نه مربوط به او. و در این باب تمام و کمال مطلب را بحث کردیم و تا دورترین هدفها رسیدیم.

سپس در کتاب مقنع روشی جدید پیش گرفتیم که در آن روش کسی بر ما پیشی نگرفته بود و دلیل آوردیم که بر ما لازم نیست که سبب غیبت آن حضرت را به شکل معین و مشخص بیان کنیم بلکه برای دانستن نیکو

(۱) «شافی فی الامامة» جلد ۱ صفحه ۱۴۴ تا ۱۴۸، «المقنع» (همین کتاب

بودن غیبت او، همین مقدار کافی است که بدانیم او معصوم است و کسی است که هیچ کار ناشایسته‌ای را انجام نمی‌دهد و هیچ امر واجبی را ترک نمی‌فرماید. و در اصول و اساس این مبحث مثالهایی زدیم و گفتیم که مثل چنین قاعده‌ای در جاهای مختلف مورد استعمال قرار می‌گیرد.

اینک برخی نکات به خاطرمان رسیده که بناچار باید ذکر شود تا شناخته گردد و این نکات، مطالبی محکم و صحیح و دور از شبهات و انتقادات است.



### ﴿ الهام گیری اولیاء از امام غایب علیه السلام ﴾

بطور خلاصه اینکه: دوستان و اولیای امام زمان علیه السلام و شیعیان و معتقدین به امامت او در حال غیبت از او بهره‌مند می‌شوند همان بهره‌ای که قائلیم در تکلیف‌بندگان باید وجود داشته باشد.

زیرا آنان با فرض اینکه به وجود او در بین خودشان علم دارند و نسبت به وجوب اطاعت و لزوم فرمانبری از او یقین قطعی دارند بناچار باید از او بترسند و در انجام کارهای ناپسند از او بهراسند و نسبت به تأدیب و انتقام و بازخواست و غضب او بیمناک باشند تا بدین وسیله، انجام واجبات از آنان فزونی گیرد و ارتکاب گناهان و بدیها کاهش پذیرد یا حد اقل انجام واجبات و ترک محرمات بر ایشان نزدیکتر و شایسته‌تر باشد.

و این است همان جهت عقلی نیاز به امام علیه السلام.

#### حد تأثیر غیبت بر نفس امام علیه السلام :

و گویا می‌بینم که شنیدن این سخن برای بعضی از مخالفین ما چه بسا موجب تعجب است و می‌پرسد: چه غضبی برای انسانی که غایب و مخفی شده و ترسان و وحشت زده است؟

و چه انتقامی مورد انتظار است از کسی که نه قدرتی دارد که بندگان را شامل شود و نه فرمانش نافذ است و نه تسلط و حکومتی قهرآمیز دارد تا از آن ترسیده شود؟

و چگونه از کسی که شناخته شده و تشخیص داده شده و دارای مکانی معلوم نیست خوف و هراسی می توان داشت؟  
جواب از این سؤاها اینست که:

آنچه به حقیقت باید از آن تعجب کرد، همین تعجب کردن مخالفین است که بدون هیچ برهان آشکار و شاهد قابل ذکری صورت می گیرد.  
در حالیکه دانستیم که دوستان امام علیه السلام اگر چه شخص او را نمی شناسند و عین او را تشخیص نمی دهند با اینهمه به حقیقت، وجود او را محقق می دانند و به اینکه او با آنهاست و در بین شان است یقین دارند و در این مورد هیچ شک و تردیدی ندارند.

زیرا اگر دارای چنین صفتی نبودند ملحق به دشمنان بودند و از جایگاه و منزلت اولیاء و دوستان او خارج می بودند. در بین آنان هیچکس نیست مگر اینکه معتقد است که امام علیه السلام بگونه ای است که هیچ خبری از اخبار او برایش پوشیده نمی باشد و نهانی های دل و اعمال او از دید خدا بینش مخفی نمی ماند تا چه برسد به ظواهر و کارهای آشکار او. برایش ممکن است که هر چه از اعمال پسنیده و یا ناپسند از آنان سر می زند همه را بداند و بدین ترتیب از اینکه آنان بر انجام کارهایی ناپسند اقدام کنند و او آنان را نسبت به آن تأدیب و عقوبت کند در امان نیستند.

و کدامیک از این دوستان و شیعیان هستند که اگر امام علیؑ برایش ظاهر شوند و معجزه‌ای را که بوسیله آن علم به امام زمان بودن ایشان پیدا کند ابراز کنند و بخواهند او را ارزش یابی کنند و تأدیب نمایند و حد الهی را بر او جاری سازند، او بخواهد از بذل آن خودداری ورزد و در برابر آنچه که امامش نسبت به او انجام می‌دهند تسلیم و گردن‌گزار نباشد و با اینهمه معتقد به امامت آن حضرت و وجوب اطاعت از ایشان باشد؟



### ❖ عدم فرق بین غیبت و ظهور در الهام‌گیری اولیاء ❖

در خصوص آنچه ذکر کردیم و در وجوب اطاعت او و دوری جستن از نافرمانی او و التزام به دیدبانی او و کناره‌گرفتن از مقام مخالفت با آن حضرت، آیا حالت او با شیعیانش در زمان غیبت فرقی با حالت او در زمان ظهور و بروز دارد؟

در صورتیکه بر حذر بودن از غضب و ترسیدن از انتقام او هیچکدام متوقف بر شناسایی عین امام و تشخیص شخص او و یقین پیدا کردن به مکان او نیست. چنانکه همانا تعداد زیادی از رعیت و مردم تحت ولایت امام ظاهر، او را به شکل معین نمی‌شناسند و شخص او را تشخیص نمی‌دهند و در بسیاری اوقات مکان و جایگاه او را نمی‌دانند با اینهمه می‌ترسند که هرگاه گناه و کار ناپسندی انجام دهند، مورد تأدیب و بازخواست او قرار گیرند. و آنان از همین ترس و خوف بگونه‌ای بهره‌مند می‌شوند که از انجام بسیاری کارهای حرام و زشت باز می‌ایستند یا حد اقل به مقام تقوی و باز ایستادن از محرّمات، نزدیکتر می‌شوند.

و اگر مطلب بر همین منوال که ما توضیح دادیم باشد، دیگر سؤال در باره عدم ظهور برای دوستان نیز جا ندارد که بگویند: امام علیه السلام اگر بخاطر

ترسش از دشمنان و ریبه آمیز بودن امر آنان است که برای شان ظهور نمی‌کند پس به چه دلیلی برای دوستان و اولیایش ظاهر نمی‌شود؟  
و اگر جز این باشد، چگونه می‌توان پذیرفت که بخاطر غیبتی که دشمنان سبب و وسیله آن بوده‌اند اولیاء و دوستان حضرت هم از بهره‌مندی و مصلحت‌های خویش محروم مانند؟

و این چیزی است که با فرض استمرار تکلیف شیعیان - بگونه‌ای که امام لطف در آن محسوب می‌شود - با عدالت منافات دارد.

زیرا ما بیان داشتیم که آنان حتی با فرض غیبت، از امام خویش علیه السلام بهره‌مند می‌شوند و همانا غیبت با چنین بهره‌مندی که در تکلیف شیعیان به آن نیاز هست اصلاً منافات ندارد.

و بیان کردیم که شرط بهره‌مندی از ایشان، ظهور و بروز ایشان نیست و از عهده این سؤال محکم که مخالفین ما گمان کرده‌اند که جوابی ندارد و راه فراری از آن نیست بخوبی برآمدیم.



### ﴿ عدم ضرورت ظهور برای اولیاء ﴾

با اینهمه ما ظهور آن بزرگوار علیه السلام را برای بعضی از دوستان و اولیای خویش ناممکن نمی‌دانیم که این ظهور برای حفظ آنان در راه مستقیم یا ادب نمودن ایشان یا پنددادن یا آگاهی بخشیدن یا آموختن مطلبی، صورت گیرد. مگر اینکه باید خاطر نشان ساخت که ما آن را ضروری و لازم نمی‌دانیم به شکلی که اگر چنین ظهور و دیداری صورت نگرفت بدنبال علت‌های آن بگردیم و در پی بدست آوردن اسباب آن خود را به تکلف اندازیم.

بله فقط در صورتی که ظهور او برای اولیا و دوستانش واجب باشد به گونه‌ای که اگر چنین ظهوری نباشد بهره‌ای نمی‌برند و از نادرستی‌ها بازداشته نمی‌شوند، سخن در این باره دشوار و شبهه‌آفرین می‌شود. اما اگر امر برخلاف آن باشد ظهور برای ولی، وجوب و ضرورتی نخواهد داشت بخاطر اینکه بر حسب دلیلهای ذکر شده، بهره‌بردن و از زشتیها بازداشته شدن، بدون ظهور نیز حاصل است. لذا شبهه‌ای نمی‌ماند.





### ﴿ چگونگی آگاهی امام غائب بر امور ﴾

اگر گفته شود: امام در حال غیبت و مخفی بودن چگونه بر انجام یافتن کارهای ناشایسته توسط شیعیان خویش آگاه می‌شود تا آنان از تأدیب و عقوبت او بترسند؟ در حالیکه او در زمان غیبت بگونه‌ای است که هیچ اقرار کننده‌ای نزدش اقرار نمی‌کند و هیچ شاهده‌ی پیش او شهادت نمی‌دهد. و آیا چنین علتی برای ترسیدن شیعیان از مخالفت با او و باز ایستادن از گناه، جز ادعایی باطل می‌تواند باشد؟

گوییم: علت آورنده به باطل نیست جز آنکس که از وجدان خودش انصاف نمی‌طلبد و آنچه را که علیه اوست یکسان یا چیزی که به نفع اوست ملاحظه نمی‌کند.

اما شناخت امام نسبت به انجام شدن کارهای ناشایسته از بعضی دوستانش چه بسا از همهٔ وجوه مختلفه‌ای باشد که در صورت آشکار بودن و فرمانروایی و قدرت اجرایی داشتن او، می‌توانست موجب علم به انجام آن امور توسط آنان باشد.

### دیدن کارها توسط خود ایشان علیه السلام :

یکی از آن وجوه این است که ممکن است خود آن حضرت امری را ببیند و به آن آگاهی یابد و حالت ظهور در این وجه مانند حال غیبت است، بلکه حالت غیبت در چنین وجهی، اقوی است:

زیرا امام زمانی که به طور معین شناخته نمی شود و شخص او تشخیص داده نمی شود، دور ماندن از نگاه او و اجتناب ما از اینکه مبادا ما را در حال انجام بعضی امور ناشایسته ببیند، دشوارتر و دایره اش تنگ تر است. در حالیکه اگر شخص او را می شناختیم، این اجتناب گسترده تر و ساده تر می بود، و فرق بین این دو مطلب برای هر عاقلی معلوم است:

زیرا ما وقتی او را نمی شناسیم، در باره هر کس که می بینیم و نسبش را نمی دانیم، احتمال این را می دهیم که او خود امام علیه السلام باشد. حتی ما نمی توانیم مطمئن باشیم که او یکی از همین همسایه ها یا همزمانها یا همین کسانی که بر خانه ما وارد یا خارج می شوند نباشد. در حالیکه همه این احتمالات با شناخت و تشخیص امام علیه السلام مرتفع می باشد.

از آن طرف وقتی خود امام علیه السلام چیزی را از ما مشاهده کرد که موجب تأدیب و تنبیه ماست، به سبب آن ما را تأدیب و تنبیه می فرماید و هیچ نیازی به اقرار و شاهد هم ندارد، زیرا این دوراه مقتضی ظن غالب و گمان قوی هستند در حالیکه با وجود علم نیازی به گمان نیست و خود علم مهمتر و قابل اعتمادتر از ظن قوی است.

### شهادت دادن شاهدان نزد حضرت ﷺ :

یکی دیگر از این وجوه برای آگاهی یافتن امام نسبت به رفتار مردم، شهادت شاهدان است. و غیبت آنحضرت نیز مانعی برای شنیدن این شهادت و عمل بر طبق آن نمی باشد.

زیرا ممکن است گروهی از کسانی که قدرت بر دیدار امام دارند و حضرت برایشان ظهور دارد، انجام بعضی کارهای قبیح را توسط یکی از شیعیان او مشاهده کنند و تعدادشان هم به اندازه‌ای باشد که اگر شهادت بر انجام آن عمل بدهند شهادت آنان پذیرفته است.

و ما قبلاً گفتیم که این قدرت بر دیدار امام و حضور در محضر او را نفی نمی کنیم اگرچه آن را ضروری و لازم هم نمی شماریم. حال اگر چنین افرادی نزد او شهادت دادند و او نظر داد که باید بر آن شخص، حد اجرا شود. یا خود او اجرای حد را به عهده می گیرد یا یارانش را مأمور این عمل می کند. و این مطلب نه مانعی دارد و نه وجهی برای عدم امکانش هست. اگر گفته شود:

چه بسا از کسانی که امام را می بینند هیچکس نباشد که این کار قبیح را از آن شخص مشاهده کند که در این صورت از ادای شهادت، ناتوان خواهد بود و موردی برای اجرای حد وجود نخواهد داشت.

گوییم: ما در این باب در صدد بیان راههای ممکن و طرقی هستیم که می شود برای این شناخت در نظر گرفت، که او را توانای برچنین معرفت

و نظارتی می‌کند، نه در صدد بیان وجوب و یا تحقق حصول آن.  
و اگر آنچه را ذکر نمودیم ممکن باشد، دیگر ترس و خودداری کردن از  
انجام کارهای ناپسند بر شیعیان واجب می‌شود. و به همین مقدار از خوف  
و خویشتن داری، قاعده لطفی که در باب تکلیف عباد ذکر شد تمام خواهد  
بود.

علاوه بر اینکه همین اشکال در حالت ظهور امام و قدرت او بر اجرای  
احکام و حدود نیز وارد است:

زیرا اولاً حتی در آن زمان هم ممکن است کسانی که بتوانند شهادت بر  
آن بدهند آن کار ناشایست را از شیعه‌ای مشاهده نکنند.

ثانیاً ممکن است کسی آن را ببیند که عدالت ندارد در نتیجه یا شهادت  
ندهد یا اگر هم شهادت بدهد شهادتش قابل قبول نباشد.

حتی آنجا که از انسانهای عادل کسانی آن را مشاهده کنند که اگر  
شهادت بدهند شهادتشان مورد قبول قرار می‌گیرد، ممکن است شهادت  
دادن را انتخاب نکنند.

و گویا ما قادر باشیم بر اینکه وجوه مختلفه‌ای را که اجرای حدود الهی  
توسط آنها ساقط می‌شود شمارش کنیم لکن به خاطر رعایت اختصار از بر  
شمردن آنها صرف نظر می‌کنیم.

با همه آنچه که ذکر شد باید قبول کرد که ترس از امام موجود است  
و خود داری از مخالفت با او ثابت است و همین مقدار که این امور ممکن  
باشد کفایت و قطع و یقین داشتن به آنها لازم نیست.

**اقرار در نزد امام علیه السلام :**

اما اقرار نیز در زمان غیبت ممکن است، زیرا بعضی از اولیاء و دوستان - که چه بسا امام علیه السلام بر آنان ظاهر شود - احتمال دارد که به عمل ناپسندی گرفتار شده باشد و توبه نماید و اجرای حدّ الهی بر خود را برای تطهیر از گناه ترجیح دهد، لذا در نزد امام علیه السلام اقرار به انجام آن عمل نماید. بنا بر این همه وجوهی که در حال ظهور ثابت بود در حالت غیبت هم ثابت و ممکن است.



### ﴿ احتمال دوری و نزدیکی امام علیه السلام ﴾

اگر گفته شود: هیچیک از شیعیان نیست مگر اینکه دور بودن منزلگاه امام علیه السلام از خود را جایز و ممکن می‌داند و اینکه امام یا در مشرق یا در مغرب اقامت دارد. پس این شیعه از مشاهده امام نسبت به معصیت خود و یا اینکه شاهدهی او را در حال معصیت ببیند و نزد امام علیه او شهادت بدهد در امان است.

در حالیکه این امر در زمان ظهور امام، حتی با علم به دور بودن منزل او لازم نمی‌آید، چون او از هیچ شهری دور نمی‌باشد مگر اینکه شخصی را به جانشینی خود می‌گمارد تا در غیاب او مردم در گناه و نافرمانی از او خائف و ترسان باشند و از انتقام او بپرهیزند.

گوییم: همانطور که هیچ یک از شیعیان او نیست مگر اینکه دور بودن مکان امام از خود را احتمال می‌دهد، همانطور هیچیک از آنان نیست مگر اینکه وجود او را در دیار خود و در نزدیکی محل اقامت و در همسایگی منزل خود ممکن و محتمل می‌داند. و همین احتمال برای تحقق پرهیز و خوف و عدم امنیت در انجام گناه، کافی است.

علاوه بر این، حتی در ظهور امام و با وجود گسترش قدرت و نفوذ فرمان

ایشان در بین همه مردم، باز هم هیچیک از انجام دهندگان کارهای زشت و ناروا نیست مگر اینکه مخفی ماندن آن عمل را و نرسیدن خبر آن به گوش امام را احتمال می دهد و ممکن می شمارد با اینهمه، آن ترس برقرار است و لطفی که در وجود امام نسبت به بازماندن امت از گناه و نافرمانی هست، ثابت می باشد.

پس چگونه کسی که ما را به چنین چیزی در زمان غیبت ملزم می سازد از وجود چنین حالت مشابهی در دوران ظهور فراموش می کند؟



### ﴿ امکان تعیین جانشین ﴾

اما آن قسمت از سؤال گذشته که: امام اگر ظاهر و شناخته شده می‌بود و از دیاری غایب می‌شد، حتماً قبل از رفتن و غیبت از دیار، کسی را که چون خودش باعث خوف گناهکاران می‌شد به جانشینی خود بر می‌گزید. پس ثابت شد که در حال غیبت، همین مقدار که احتمال و امکان نزدیک بودن منزلگاه آن حضرت به ما و معاشر بودن با ما وجود داشته باشد، کافی است که ترس از او در وجود ما پیدا شود و هراس از گناه و نافرمانی او کامل گردد.

لکن ما از این حکم تنزل کرده و می‌گوییم:

چه کسی، قائلین به غیبت امام زمان علیه السلام را از مثل چنین ادعایی منع می‌کند که بگوییم:

همانا امام علیه السلام در اطراف زمین از هیچ شهر و بلدی دور نمی‌ماند، مگر بعد از اینکه برخی از اصحاب و یاوران خود را به عنوان جانشین در هر کجا تعیین می‌کند. لذا بناچار باید برای او یاوران و اصحابی در هر یک از شهرها و سرزمینهای دور از او باشند که در مراعات آنچه بر شیعیان



می‌گذرد جانشین و قائم مقام آن حضرت بشمار روند پس اگر بدست شیعه‌ای کاری انجام شد که موجب جبران و حفظ از انحراف و مقتضی تأدیب و تنبیه او باشد، همین جانشین آن را بر عهده گیرد چنانکه اگر امام می‌بود، خود بر عهده می‌گرفت.

اگر گفته شود:

این جانشین چگونه مورد اطاعت قرار می‌گیرد؟ و از کجا و چگونه این شیعه و دوست خطاکار که این جانشین، اراده تأدیب او را دارد بفهمد که او خلیفه و جانشین امام علیه السلام است؟

گوییم: به معجزه‌ای که خداوند تعالی به دست او آشکار می‌سازد. زیرا معجزات بر طبق مذهب ما حتی بدست انسانهای درستکار هم ظاهر می‌شود تا چه برسد به کسی که امام او را جانشین خود ساخته و قائم مقام خود قرار داده است.

اگر گفته شود: جانشین امام علیه السلام با فرض دوری امام علیه السلام تنها در صورتی موجب آن ترس از مخالفت می‌شود که او را بخوبی بشناسیم و تشخیص بدهیم.

در جواب گفته می‌شود: در این باب آنچه که به میزان کفایت بود بیان شد.

و ما اگر قطع و یقین به وجود امام در این زمان، و مراعات امور ما توسط ایشان داریم، حال او نسبت به ما دوگونه است و گونه سومی وجود ندارد:

یا با ما در یک شهر و بلد است که در این صورت خودش امور ما را مورد  
 مراعات قرار می‌دهد و نیازی به غیر ندارد. یا دور از ماست که در این  
 صورت با فرض حکیم بودن ایشان ممکن نیست از ما دور شود مگر بعد از  
 اینکه کسی را به جانشینی خود تعیین کند و او را بعنوان قائم مقام خود در  
 آن شهر بگذارد، همانطور که اگر ظاهر می‌بود و تشخیص داده می‌شد، باید  
 چنین می‌کرد و این نکته‌ای است که شبهه‌ای پس از آن نمی‌ماند.



### ﴿ بهره‌وری از وجود امام علیؑ ﴾

اگر گفته شود: این نوعی تصریح از جانب شماست به اینکه در بهره بردن از امام و ترس از او و رسیدن به مصالحی از ناحیه او، ظهور امام مانند غیبت او می‌باشد و در این گفتار اشکالی است که خود می‌دانید و بردیگران نیز پوشیده نیست. (۱)

گوییم: ما نمی‌گوییم ظهور آن حضرت در آثار و منافع، همانند غیبت اوست. و چگونه به چنین امری قائل باشیم؟ در حالیکه در حالت ظهور و بسط قدرت و قوت حکومت او، هم دوست و هم دشمن، هم دوستدار و هم کینه‌ورز همگی بهره می‌برند. در حالیکه در زمان غیبت او، چنین بهره‌ای که اشاره شد فقط توسط دوست و ولی او حاصل می‌شود نه دشمن و بد خواه او.

(۱) یعنی این مطلب اقتضا می‌کند که هیچ فرقی بین دو حالت غیبت و ظهور امام علیؑ برای انجام نقش الهی او وجود نداشته باشد. در حالیکه باطل و بی اساس بودن این امر واضح است زیرا اختلاف آشکاری بین غیبت و ظهور وجود دارد. و از طرفی اگر فرقی بین این دو حالت وجود نداشته باشد همه مباحث گذشته درباره غیبت و انگیزه و مصالح آن بیهوده و باطل خواهد بود.

و در حال ظهور و گسترش قدرت او، همچنین منافع و بهره‌های فراوان برای اولیاء و دوستان آن حضرت و غیر آنان از بقیه مردم وجود دارد. زیرا او کیان امت را حمایت می‌کند و مرزهایشان را محکم می‌دارد و راههایشان را ایمن می‌سازد و آنان بر تجارت کردن و کسب‌های گوناگون و بدست آوردن غنائم قدرت می‌یابند و او از ستم دیگران بر آنان جلوگیری می‌کند، و در نتیجه اموالشان زیاد می‌شود و رزق و روزیشان به آسانی فراهم می‌آید و در آمد کسبشان چند برابر می‌شود.

تازه اینها بهره‌هایی دنیایی هستند که اگر در غیبت آن حضرت از دست رفت، باز هم لازم نمی‌آید که تکلیف مردم ساقط شود. و بهره‌های آخرتی و دینی که در هر حال ملازم با امامت است طبق آنچه بیان کردیم با فرض غیبت ثابت هستند، لذا بخاطر آنها هم لازم نمی‌آید که تکلیف ساقط باشد.

و اگر بگوییم - اگر چه واجب نیست - که بهره بردن شیعیان از امام بر طبق قاعده لطف در اینکه به انجام واجب ترغیب شده و از انجام محرمات باز گرفته شوند - که ثابت بودن آن را در زمان غیبت بیان کردیم - در حال ظهور کلی امام و گسترش قدرت و حکومت ایشان نسبت به همه مردم، با قوت بیشتری صورت می‌گیرد، این گفته ممکن و جایز است زیرا:

پدید آمدن و عارض شدن امری مانند غیبت که - با فرض ثبوت اصل قاعده لطف - قوت و شدت تأثیر آن را از بین می‌برد، از اصل بهره بردن از او بگونه‌ای که او لطف در آن بشمار می‌آید، جلوگیری نمی‌کند و موجب سقوط تکلیف نمی‌شود.

### ﴿ عدم امکان جایگزین برای امام علیؑ ﴾

اگر گفته شود: آیا بنظر شما ممکن نیست که دوستان و اولیای امام در دوران غیبت، هیچ بهره‌ای از امام نبرند، اما خداوند تعالی در چنین حالتی، از روی لطف، چیز دیگری را که در تکلیف، جایگزین همان بهره‌مندی از امام باشد برای‌شان انجام دهد؟

همانطور که این سخن، مورد ادّعای گروهی از بزرگان نیز هست که درباره اقامه حدود الهی از دست رفته، قائلند به اینکه خدای تعالی چیزی را که جایگزین اقامه حدود در تکالیف باشد، انجام می‌دهد.

#### گوئیم:

بیان داشتیم که دوستان و اولیای امام علیؑ در حال غیبت از ایشان بهره‌مند می‌شوند، بگونه‌ای که اصلاً جایی برای تردید در آن وجود ندارد. وبهمین مقدار از بیان، دیگر این سؤال، از اعتبار می‌افتد.

سپس به گونه‌ای دیگر نیز این سؤال، باطل می‌شود، به این ترتیب که: همانا تدبیر امام علیؑ و دخالت و تصرف او و لطفی که بواسطه او بر رعیت می‌شود، در نظر ما چیزی نیست که امری دیگر بتواند جایگزین آن شود. و اگر مطلب به همین ترتیب نمی‌بود، دیگر ضرورتی نداشت که در هر

حال، و نسبت به هر مکلفی، امامت لازم باشد.

به عبارت دیگر، قبول جایگزین شدن غیر امام به جای امام علیه السلام در باب لطف، از قطع داشتن به ضرورت و لزوم آن در همه زمانها جلوگیری می‌کند.

و به این ترتیب خود این سؤال نوعی ضربه زدن به اصل وجوب امامت است. پس چگونه می‌توانیم آن را قبول کنیم و درباره علت غیبت، نسبت به آن مورد سؤال قرار گیریم؟

اما حدود الهی اینطور نیستند. زیرا اگر ثابت شد که این حدود از باب لطف است و هیچ دلیل عقلی یا شرعی هم، امکان وجود بدیل و جانشینی برای آن در مقام لطف را مردود نشمرده، دیگر جایز است که گفته شود: همانا خدای تعالی در هنگام از بین رفتن این حدود، چیزی را که جانشین و جایگزین آن است انجام می‌دهد. در حالیکه این نظریه همانطور که بیان کردیم، درباره امامت درست نیست.



### ﴿ کیفیت آگاهی امام علیه السلام به زمان ظهور ﴾

اگر گفته شود: شما اگر ظهور امام زمان علیه السلام را وابسته به از بین رفتن ترس او از دشمنان و امنیت یافتن او از ناحیه آنان قرار دادید: این سوال پیش می آید که او چگونه به چنین شرایطی آگاهی می یابد؟ و چه راهی برای دانستن آن دارد؟ در حالیکه راهی برای شناخت دقیق و همه جانبه نقشه ها و توطئه های پنهان و آشکار دشمنان او که در شرق و غرب و خشکی و دریا پراکنده اند، وجود ندارد.

**گوییم:**

اما شیعه امامیه بر این عقیده اند که: پدران امام - که بر او و بر همه آنان درود باد - با شناختی که از فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به زمان غیبت و چگونگی آن، و طولانی یا کوتاه بودن آن، و نشانه ها و علامات آن، و وقت ظهور و دلایلی که برای آسان کردن و تسهیل آن وجود دارد، بدست آورده اند، با امام زمان علیه السلام عهد کرده و او را انداز نموده و از حد و حدود این امور، آگاهی ساخته اند.

بنابراین دیگر جایی برای این پرسش از ما باقی نمی ماند. زیرا وقتی که قرار باشد ظهور با ویژگی هایش، و با وقتی که این ظهور صورت می گیرد،

مورد تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، دیگر نیازی به دانستن امور پنهان و پوشیده نیست.

و علاوه بر آنچه گفتیم؛ احتمال دارد که این امر، متوقف بر غلبه گمان و قدرت نشانه‌ها و جمع شدن دلایل مختلف و تقویت آنها با یکدیگر باشد، و این مطلب غیر ممکن نیست.

و وقتی قبول کنیم که ظهور امام علیه السلام فقط به یکی از این امور تحقق می‌پذیرد:

یا به زیاد شدن یاران و یاری دهندگان او، یا به قدرت و توانایی یافتن و کمک رسانی آنان، یا به کم شدن دشمنان او، یا به ناتوانی و از پا افتادن آنان؛ و همه این امور دارای نشانه‌هایی هستند که هر کس در آنها بنگرد و مواظبت کند و از نزدیک با آنها درگیر باشد بخوبی در خواهد یافت.

پس هنگامیکه امام علیه السلام آنچه را گفتیم - یا مجموعه آنها یا بطور متفرقه برخی از آنها را - حس نمود، و به سالم ماندن خویش در برابر دشمنان ظن و گمان قوی پیدا کرد، و احتمال رسیدن به مقصود و دستیابی به خواسته و مطلوب، در نزدش قوت گرفت، دیگر بر او واجب می‌شود که ظهور فرماید:

چنانکه بر هر یک از ما با قیام نشانه‌های ایمنی‌آور، اقدام به کار، و با قیام نشانه‌های خوف‌آفرین، باز ایستادن از کار واجب است.





### ﴿ عدم اعتماد امام علیؑ بر ظنّ و گمان ﴾

اگر گفته شود: زمانیکه کسی ظن قوی و گمان غالب بر سلامت دارد، باز هم احتمال خلاف می‌دهد و از اینکه گمانش قطعاً تحقق پیدا کند، مطمئن نیست. پس چگونه امام زمان و مهدی امت علیؑ در مورد ظهور و از بین رفتن تقیه، عمل به ظن و گمان می‌کند، در حالیکه احتمال کشته شدن و باز داشته شدن از فعالیت‌هایش را وارد و ممکن می‌شمارد؟

#### گوئیم:

اما در تصرفات و اعمال ما و بسیاری از اوضاع دینی و دنیایی ما، همین ظن غالب و گمان قوی، جانشین علم شده و همان تأثیر را دارد. بدون اینکه از سرانجام امور، آگاهی دقیقی داشته باشیم.

اما امر امام علیؑ در این باب، مخالف و متفاوت با امر دیگران است. لذا در این مورد حتماً باید علم قطعی به یاری و پیروزی داشته باشد.

#### جواب بر طبق روش مخالفین:

حال اگر در این مسأله راه دوم را - از آن دوراهی که ذکر کردیم - بپیماییم. می‌توانیم بگوییم: خداوند تعالی از طریق واسطه‌های علم امام

زمان علیه السلام که جد بزرگوار او رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدران گرامیش می باشند، او را آگاه ساخته که چه زمانی ظن غالب به پیروزی پیدا می کند، و چه وقت نشانه های سالم ماندن او آشکار می شوند، تا ظهورش واجب باشد و ترس از هیچ کس بر او نباشد. که در این صورت، ظن و گمان در اینجا راهی برای علم و دری برای رسیدن به قطع و یقین است.

و این همان قول قائلین به قیاس است، در مقابل نفی کنندگان و باطل شمردگان آن در شریعت، که وقتی به آنها اعتراض می شود که چگونه کسی که گمان به شبیه بودن فرع با اصل، در حکم جواز و اباحه دارد و گمان می کند که فرع و اصل در علت اباحه با هم شریک هستند، اقدام به انجام آن عمل می کند؟ در حالیکه او احتمال می دهد که امر بر خلاف گمان او باشد؟ زیرا گمان که به همراه قطع و یقین نیست. و احتمال مخالفت این امر با حکم واقعی وجود دارد و ثابت است.

آیا این موجب نمی شود که مکلف به کاری اقدام کند که از قبیح نبودن آن مطمئن نیست؟ در حالیکه اقدام به کاری که ممکن است قبیح باشد، مانند اقدام کردن به کاری است که قبیح آن معلوم است.

آنها می گویند: همینکه خدای حکیم و سبحان مردم را متعبد به قیاس ساخته، خودش مانع از احتمال خلاف است. چون وقتی خداوند تعالی در تعبد به قیاس گویا فرموده است: هر کس که ظن قوی و گمان غالب به امارات و نشانه ها پیدا کرد و برایش در فرعی از فروع احکام مشخص شد که حکمش شبیه حکم حلیت در یک مورد اصلی از احکام است، و بر طبق

همین ظنّ و گمان عمل کرد؛ همان عمل، تکلیف او حساب می‌شود و برایش مشروعیت دارد.

پس بوسیله همین دلیل، اطمینان یافت و از این جهت نسبت به عدم اقدام به عمل قبیح، مصونیت و امنیت پیدا کرد.

و همین ظنّ او - که فرع در حکم مخصوص، شبیه اصل است - راهی شد که به چگونگی آن امر و کیفیت آن در حق خودش و چیزی که به آن باز می‌گردد، علم پیدا کند. اگر چه شخص دیگری در همین مسئله، ممکن است حکمش متفاوت با حکم او باشد و قتیکه در غلبه ظنّ با آن اولی تفاوت دارد.

کسی که حجت و برهانش این است و بر چنین مطلبی تکیه دارد، چگونه آنچه را که ما در باب غلبه ظنّ و گمان قوی امام علیه السلام نسبت به سالم ماندن و پیروز شدن بر دشمن ذکر کردیم، برایش مشتبه می‌شود؟! در حالیکه بهتر است که انسان با انصاف، همانطور که به خودش نگاه می‌کند، به طرف مقابله نگاه کند. و به همان چیزی که خودش قانع است، از طرف مقابل نیز قناعت کند.



### ﴿ مورد خاص یکسانی حکم ظهور و غیبت ﴾

اگر گفته شود: چگونه امام در حال غیبت برای اولیایش لطف بشمار می‌رود، و از انجام کارهای ناپسند بازشان می‌دارد، و بر انجام واجبات بر می‌انگیزاند، به همان حدی که در زمان ظهور چنین بازداشتن و انگیزانیدن را انجام می‌داد؟

در حالیکه او: اگر ظاهر و تصرف کننده در امور باشد، مردم ضرورتاً به او آگاهی دارند و از روی حس و مشاهده، مؤاخذه و عقوبتی که می‌کند، مورد ترس مردم قرار می‌گیرد.

اما اگر پوشیده و پنهان و غایب از نظر باشد، این امور بوسیله دلایلی فهمیده می‌شود که انواع اشکالات و شبهات بر آن وارد می‌شود.

و آیا جمع کردن بین هر دو مطلب یعنی جمع بین غیبت با آگاهی و ترس حسی مردم نسبت به او، چیزی جز انکار امری مسلم و آشکار است؟  
گوییم: این سؤال از روی تأمل و دقت مطرح نگردیده است.

زیرا امام علیه السلام اگر چه در صورت ظهور، ضرورتاً به وجودش آگاهی می‌یابیم و به تصرفات و افعال او از راه دیدن و مشاهده حسی، پی می‌بریم، ولی با این همه، شناخت اینکه او که او امام واجب اطاعه و دارای حق

تدبیر و تصرف در امور مردم است، جز از طریق استدلال دانسته نمی‌شود، استدلالی که ممکن است در معرض هر اشکال و شبهه‌ای قرار گیرد. پس در علم پیدا کردن به اینکه او امام مسلمین است، و اطاعت و فرمانبری او بر همگان واجب است، فرقی بین غیبت و ظهور نیست. و در هر دو حالت راه بدست آوردن چنین علمی، دلیل و استدلال است، و این راه در غیبت و ظهور یکی است. بنابراین مشاهده و ضرورتی که بیان شد، در این باب و نسبت به چنین علمی، هیچ فایده‌ای نمی‌بخشد. زیرا این ضرورت و مشاهده، فقط به وجود عین امام علیه السلام مربوط هستند، نه به صحت امامت و واجب بودن اطاعت او.

در حالیکه لطف، در همین باب ثبوت امامت و لزوم اطاعت او شکل می‌گیرد، و بنا به آنچه که ذکر شد به چیزی که مورد مشاهده نیست تعلق می‌یابد.

و حالت ظهور - در اینکه امام علیه السلام برای کسانی که معتقد به امامت او و واجب بودن اطاعت او هستند لطف الهی حساب می‌شود - مانند حالت غیبت است و فرقی با آن ندارد.

و بدین ترتیب شبهه و اشکال مطرح شده، از اعتبار می‌افتد و ساقط می‌شود.

و سپاس خداوند یکتا را، و سلام و صلوات بر پیامبر خدا محمد و اهل بیت او باد.

## فهرست منشورات مسجد مقدس جمکران

خط تیریزی / الهی قمشه‌ای	قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی	۱
خط تیریزی / الهی قمشه‌ای	قرآن کریم / چهار رنگ - رحلی	۲
خط تیریزی / الهی قمشه‌ای	قرآن کریم / وزیر	۳
خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای	قرآن کریم / وزیر (با ترجمه)	۴
خط عثمان طه	قرآن کریم / وزیر (بدون ترجمه)	۵
خط افشاری / الهی قمشه‌ای	کلیات مفاتیح الجنان / وزیر	۶
خط افشاری / الهی قمشه‌ای	کلیات مفاتیح الجنان / جیبی	۷
خط افشاری / الهی قمشه‌ای	کلیات مفاتیح الجنان / نیم جیبی	۸
خط افشاری / الهی قمشه‌ای	منتخب مفاتیح الجنان / جیبی	۹
خط افشاری / الهی قمشه‌ای	منتخب مفاتیح الجنان / نیم جیبی	۱۰
واحد تحقیقات	ارتباط با خدا	۱۱
حسین کریمی قمی	آئینه اسرار	۱۲
واحد تحقیقات	آخرین خورشید پیدا	۱۳
محمد حسن سیف‌اللهی	آقا شیخ مرتضای زاهد	۱۴
واحد پژوهش	آیین انتظار (مختصر مکمال المکارم)	۱۵
واحد تحقیقات	از زلال ولایت	۱۶
واحد پژوهش	امامت، غیبت، ظهور	۱۷
علم الهدی / واحد تحقیقات	امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام	۱۸
سهراب علوی	امام رضا <small>علیه السلام</small> در رزمگاه ادیان	۱۹
واحد تحقیقات	انتظار بهار و باران	۲۰
عزیز الله حیدری	انتظار و انسان معاصر	۲۱
محمد محمدی اشتهاردی	اهمیت اذان و اقامه	۲۲
حسین ایرانی	با اولین امام در آخرین پیام	۲۳
محمد جواد مروجی طبسی	بامداد بشریت	۲۴
محمد محمدی اشتهاردی	پرچمدار نبوا	۲۵
محمد رضا اکبری	پرچم هدایت	۲۶
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small> / دو جلد	۲۷
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> / دو جلد	۲۸
شیخ عباس صفایی حائری	تاریخ سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>	۲۹
واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران / فارسی	۳۰
واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران / عربی	۳۱
واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران / انگلیسی	۳۲
واحد تحقیقات	تاریخچه مسجد مقدس جمکران / اردو	۳۳
سید جعفر میرعظیمی	تجلیگاه صاحب الزمان <small>علیه السلام</small>	۳۴

حسین علی پور	جلوه‌های پنهانی امام عصر <small>علیه السلام</small>	۳۵
حسین گنجی	چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۳۶
سید صادق سیدنژاد	چهل حدیث / امام مهدی <small>علیه السلام</small> در کلام امام علی <small>علیه السلام</small>	۳۷
محمد محمدی اشتهاردی	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> فروغ تابان ولایت	۳۸
محمد حسین فهیم‌نیا	حکمت‌های جاوید	۳۹
واحد پژوهش	ختم سوره‌های یس و واقعه	۴۰
عباس حسینی جوهری	خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)	۴۱
رضا استادی	خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)	۴۲
محمد علی مجاهدی (پروانه)	خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار)	۴۳
شیخ محمود عراقی میثمی	دار السلام	۴۴
حسن ارشاد	داستانهایی از امام زمان <small>علیه السلام</small>	۴۵
علی مهدوی	داغ شقایق (مجموعه اشعار)	۴۶
صافی، سبحانی، کوزانی	در جستجوی نور	۴۷
شیخ عباس قمی / کمره‌ای	در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)	۴۸
علیرضا صدری	درمان طبیعی بیماری‌ها	۴۹
زهرا قزلقاشی	دلشده در حسرت دیدار دوست	۵۰
محمدحسن سیف‌اللهی	رسول ترک	۵۱
سید محسن خرازی	روزنه‌هایی از عالم غیب	۵۲
واحد تحقیقات	زیارت ناحیه مقدسه	۵۳
عباس اسماعیلی یزدی	سحاب رحمت	۵۴
الهه بهشتی	سرود سرخ انار	۵۵
طهورا حیدری	سقا خود تشنه دیدار	۵۶
محمد علی مجاهدی (پروانه)	سیمای مهدی موعود <small>علیه السلام</small> در آئینه شعر فارسی	۵۷
دکتر عبداللهی	سیمای امام مهدی <small>علیه السلام</small> در شعر عربی	۵۸
سید اسدالله هاشمی شهیدی	ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۵۹
سید صادق سیدنژاد	عریضه نویسی	۶۰
حامد حجتی	عطر سبب	۶۱
المقدس الشافعی	عقد الدرر فی أخبار المنتظر <small>علیه السلام</small> / عربی	۶۲
واحد تحقیقات	علی <small>علیه السلام</small> مروارید ولایت	۶۳
سید مجید فلسفیان	علی <small>علیه السلام</small> و پایان تاریخ	۶۴
سید محمد واحدی	فدک ذوالفقار فاطمه <small>علیه السلام</small>	۶۵
عباس اسماعیلی یزدی	فرهنگ اخلاق	۶۶
عباس اسماعیلی یزدی	فرهنگ تربیت	۶۷
محمد باقر فقیه ایمانی	فوز اکبر	۶۸
واحد تحقیقات	گرامات المهدی <small>علیه السلام</small>	۶۹
واحد تحقیقات	گرامت‌های حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>	۷۰

کمال الدین و تمام النعمة (دو جلد)	۷۱	شیخ صدوق <small>رحمته الله</small> / منصور پهلوان
کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)	۷۲	حسن بیاتانی
گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)	۷۳	علی اصغر یونسیان (ملتجی)
گفتمان مهدویت	۷۴	آیت الله صافی گلپایگانی
گنجینه نور و برکت، ختم صلوات	۷۵	مرحوم حسینی اردکانی
مشکاة الانوار	۷۶	علامه مجلسی <small>رحمته الله</small>
مفرد مذکر غائب	۷۷	علی مؤذنی
مکیال المکارم (دو جلد)	۷۸	موسوی اصفهانی / حائری قزوینی
منازل الآخرة، زندگی پس از مرگ	۷۹	شیخ عباس قمی <small>رحمته الله</small>
منشور نینوا	۸۰	مجید حیدری فر
مهدی <small>رحمته الله</small> تجسم امید و نجات	۸۱	عزیز الله حیدری
مهدی منتظر <small>رحمته الله</small> در اندیشه اسلامی	۸۲	العمیدی / محبوب القلوب
مهدی موعود <small>رحمته الله</small> ، ترجمه جلد ۱۲ بحار - دو جلد	۸۳	علامه مجلسی <small>رحمته الله</small> / ارومیه‌ای
مهر بیکران	۸۴	محمد حسن شاه آبادی
میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)	۸۵	سید مهدی حائری قزوینی
ناپیدا ولی با ما / فارسی	۸۶	واحد تحقیقات
ناپیدا ولی با ما / انگلیسی	۸۷	واحد تحقیقات
ناپیدا ولی با ما / بنگالا	۸۸	واحد پژوهش
ناپیدا ولی با ما / ترکی استانبولی	۸۹	واحد پژوهش
نجم الثاقب	۹۰	میرزا حسین نوری <small>رحمته الله</small>
نشانه‌های ظهور او	۹۱	محمد خادمی شیرازی
نشانه‌های یار و چکامه انتظار	۹۲	مهدی علیزاده
نهج البلاغه / وزیری	۹۳	سید رضی <small>رحمته الله</small> / محمد دشتی
نهج البلاغه / جیبی	۹۴	سید رضی <small>رحمته الله</small> / محمد دشتی
و آن که دیرتر آمد	۹۵	الله بهشتی
وظایف منتظران	۹۶	واحد تحقیقات
ویژگی‌های حضرت زینب <small>رحمته الله</small>	۹۷	سید نورالدین جزائری
هدیه احمدیه / جیبی	۹۸	میرزا احمد آشتیانی <small>رحمته الله</small>
هدیه احمدیه / نیم جیبی	۹۹	میرزا احمد آشتیانی <small>رحمته الله</small>
یاد مهدی <small>رحمته الله</small>	۱۰۰	محمد خادمی شیرازی
یار غائب از نظر (مجموعه اشعار)	۱۰۱	محمد حجتی
ینابیع الحکمة / عربی - پنج جلد	۱۰۲	عباس اسماعیلی یزدی

جهت تهیه و خرید کتابهای فوق، می‌توانید با نشانی:

قم - صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدس جمکران

مکاتبه و یا با شماره‌های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱ تماس حاصل فرمایید.



## فهرست مطالب

- ۸ ..... تبارنامه با شرافت
- ۹ ..... اساتید سید مرتضی (قدس سره)
- ۱۱ ..... مختصری درباره روش زندگی و سیره سید مرتضی (قدس سره)
- ۱۴ ..... تألیفات و خدمات سید مرتضی (قدس سره)
- ۱۵ ..... مختصری درباره کتاب «المقنع فی الغیبة»
- ۱۷ ..... اهمیت کتاب
- ۱۸ ..... زمان و سبب تألیف کتاب
- ۲۷ ..... امامت و عصمت
- ۲۷ ..... دو اصل مبنایی برای غیبت
- ۲۹ ..... اصل لزوم امامت
- ۳۰ ..... اصل لزوم عصمت
- ۳۱ ..... دیدگاه سایر فرقه‌ها

- ۳۶ ..... انحصار امام در امام غائب
- ۳۷ ..... علت غیبت و جهل به آن
- ۴۰ ..... حکمت غیبت و جهل به آن
- ۴۲ ..... لزوم حفظ کردن اصول بحث
- ۴۴ ..... تقدّم اصول بر فروع
- ۴۶ ..... فرع قبل از اصول؟ هرگز
- ۴۷ ..... اعتماد بزرگان بر این روش
- ۴۹ ..... فرق بین دو روش
- ۵۱ ..... غیبت، فرع امامت
- ۵۱ ..... برتری این روش در بحث غیبت
- ۵۲ ..... تأکید بر حفظ سیر موضوعی بحث
- ۵۴ ..... بررسی حکمت غیبت
- ۵۵ ..... پنهان شدن از دید ستمکاران
- ۵۷ ..... فرق بین اختفاء پیامبر و غیبت امام
- ۵۹ ..... طولانی یا کوتاه بودن غیبت
- ۶۰ ..... عدم غیبت امامان پیشین
- ۶۲ ..... فرق بین غیبت و عدم وجود
- ۶۴ ..... مخفی بودن پیامبر ﷺ و عدم وجود او
- ۶۶ ..... ظهور در جانپناه

- ۶۸ ..... اقامه حدود الهی در زمان غیبت
- ۷۰ ..... غیبت امام و هدایت به حق
- ۷۲ ..... امام غایب و بیان احکام
- ۷۴ ..... علت عدم ظهور امام برای دوستان خود
- ۷۴ ..... مناسب نبودن این جواب
- ۷۵ ..... جواب از اعتراض نویسنده
- ۸۱ ..... جهت ترس از اولیاء در هنگام ظهور
- ۸۲ ..... تکلیف غیر مقدور
- ۸۲ ..... جواب از این اعتراض اینست که
- ۸۴ ..... اساس رسیدن به نتیجه
- ۸۶ ..... فرق بین دوست و دشمن در علت غیبت
- ۸۷ ..... آنچه در آینده سبب کفر می شود در حال حاضر کفر نیست
- ۹۳ ..... الهام گیری اولیاء از امام غایب علیه السلام
- ۹۳ ..... حد تأثیر غیبت بر نقش امام علیه السلام
- ۹۶ ..... عدم فرق بین غیبت و ظهور در الهام گیری اولیاء
- ۹۸ ..... عدم ضرورت ظهور برای اولیاء
- ۹۹ ..... چگونگی آگاهی امام غائب بر امور
- ۱۰۰ ..... دیدن کارها توسط خود ایشان علیه السلام
- ۱۰۱ ..... شهادت دادن شاهدان نزد حضرت علیه السلام

- ۱۰۳ ..... اقرار در نزد امام علیه السلام
- ۱۰۴ ..... احتمال دوری و نزدیکی امام علیه السلام
- ۱۰۶ ..... امکان تعیین جانشین
- ۱۰۹ ..... بهره‌وری از وجود امام علیه السلام
- ۱۱۱ ..... عدم امکان جایگزین برای امام علیه السلام
- ۱۱۳ ..... کیفیت آگاهی امام علیه السلام به زمان ظهور
- ۱۱۵ ..... عدم اعتماد امام علیه السلام بر ظن و گمان
- ۱۱۵ ..... جواب بر طبق روش مخالفین
- ۱۱۸ ..... مورد خاص یکسانی حکم ظهور و غیبت

